

**جوان بدون درخت نمی‌شود**

دشت سفید زیر آفتاب صبح می‌درخشید و بلورهای برف اینجا و آنجا چشمک می‌زند. معلم روستا، بعد از خواندن سرود صحبتگاهی، روکرد به بچه‌ها و از آنها پرسید: «حاضرید مسابقه بدھید؟»

بچه‌ها که از هر فرصتی برای تفریح استقبال می‌کردند، یک‌صدا فرباد کشیدند: «بله!» آقا معلم تک درخت پایین تپه را نشان داد و گفت: «از اینجا تا آن درخت روی برفها خط بکشید. هر که زودتر از همه راستترین خط را بکشد، برنده است. یک، دو، سه!...»

بعد از چند دقیقه، آخرین نفر هم در حالی که نفس نفس می‌زد، به پای درخت رسید. همه سرخط‌هایشان ایستاده بودند. اکثر خطها کج و معوج بودند؛ جز یکی.

آقا معلم صاحب راستترین خط را صدا کرد و پرسید: «چه طور توانستی این قدر صاف و مستقیم بکشی؟» پسرک گفت: «آقا من در طول راه چشم از درخت برنداشتم. حواسم فقط به درخت بود، نه به خطی که می‌کشیدم!»

دستان جوان من! هر کس در ذهن خود درخت‌هایی دارد که اغلب به آنها فکر می‌کند. آدمهای هوشمند درخت‌های خود را حتی اگر نباشند، می‌آفرینند. بی درخت، مسیر زود گم می‌شود.

**مسابقه درخت‌کاری!**

از شما دستان جوان می‌خواهم، درباره درخت‌های خودتان بنویسید؛ درخت‌هایی که قبلًا کاشته‌اید و یا درخت‌هایی که امسال می‌خواهید بکارید. رشد جوان به بهترین ایده‌های درختکاری جایزه می‌دهد. به علاوه، بهترین ایده‌ها در مجله چاپ خواهند شد. راستی! آقا ناصر نادری، امسال با مجله خداحافظی کرد و این مسئولیت را به من سپرد. مطمئن باشید، تمام تلاش خود را خواهیم کرد تا رشد جوان دوست خوب و مطمئن برای شما باشد. اما فراموش نکنید: «یک دست صدا ندارد.

دست دوستی خود را به سویتان آورده‌ام. نه برای این که فالم را بگیرید! برای این که «یا علی» بگویید و دست به قلم شوید.

محمدعلی قربانی

مدیرمسئول: محمد ناصری

سودبیر: محمدعلی قربانی

شورای کارشناسی: علیرضا متولی، حسین امینی پویا،

ناصر نادری، حبیب یوسف زاده

مدیر داخلی: مریم سعید خواه

ویراستار: بهروز راستانی

طرح گرافیک: سعید دین پناه

**۳**  
بمانم یا نمانم

**۳**  
سلام  
تو چرا جای من بایستی

**۶**  
دلم پیش شماست!

**۷**  
دوست داشتنی‌های خزر

**۱۰**  
طلای سفید

**۱۶**  
شعرچیست؟  
جهان‌های موازی

**۱۸**  
فرشته‌ها برای چه کسی  
بال می‌گشایند

**۲۰**  
آقا گل آقا

**۲۴**  
قادسی‌های جوان

**۲۸**  
موفقیت سفر است

**۲۶**  
آن روز شانه چپم لرزید

**۳۰**  
هر هفت سال  
یک سد امیرکبیر

**۳۲**  
تنظیم آنتن ذهن

**۳۶**  
Mirza Ghasemi

**۳۴**  
سیپک تاکرا

**۳۷**  
العربی فی السفر  
راه بروید و  
پول در بیاورید

**۴۰**  
اصطکاک  
جهان در ۲۴ ساعت

**۴۲**  
کلات نادری  
تنبل‌ها نخوانند

**۴۸**  
کتابخانه جوان

شمارگان: ۱۳۰۰۰ نسخه  
چاپ: شرکت افست (سه‌ماهی‌عام)  
نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ابراهیم‌شهر شمالی، پلاک ۲۶۶  
صندوق پستی: ۱۵۸۷۵ / ۶۵۸۴ - تلفن: ۸۸۸۴۹۰۹۶ - نمبر: ۸۸۳۰۱۴۷۸  
شماره تلفن پیام‌گیر: ۸۸۳۰۱۴۸۲  
نشانی امور مشترکین: تهران - صندوق پستی ۱۶۵۹۵/۱۱۱  
تلفن: ۷۷۳۳۶۵۵-۶



راوی: محمد کاظم نیکنام

## تو چرا جای من بایستی؟

از برنامه‌های تفریحی قبل از انقلاب خانواده‌های مذهبی این بود که به باعی در اطراف کرج می‌رفتند. آقای بهشتی نیز در این برنامه تفریحی حاضر می‌شد. با وجود شخصیت‌الایی که داشت، هیچ امتیازی برای خود قائل نبود.

در این باغ رسم توزیع غذا به صورت سلف سرویس بود. یعنی همه در صف می‌ایستادند و سینی و قاشق و چنگال و لیوان را بر می‌داشتند و غذا می‌گرفتند. بعد هم هر کس ظرف خودش را می‌شست و بر می‌گرداند. یادم هست وقتی دیدم ایشان که بر جسته‌ترین شخصیت آن جمع بودند، در صف ایستاده‌اند، جلو رفتم و به ایشان گفتمن: «آقای دکتر، شما بفرمایید بنشینید، من غذا می‌گیرم». با خنده گفتند: «مگر شما می‌خواهید جای من غذا بخورید؟»

گفتمن: «نه، برای شما می‌خواهم بگیرم». ادامه داد: «اگر غذای من است، چرا تو می‌خواهی به جای من در صف بایستی و آن را بگیری؟» ایشان همانجا ایستاد تا نوبتش رسید و غذای خود را گرفت و رفت. موقع شستن ظرف، یکی از برادرها که آقای دکتر را در حال شستن ظرف غذا دید، جلو رفت و گفت اجازه بدھید من این کار را بکنم که پاسخ شنید: «غذا را من خورده‌ام، چرا شما ظرف آن را تمیز کنید؟»



آیت‌الله دکتر سید محمد حسین پهشتی

۱۳۰۷ تولد در اصفهان

۱۳۲۱ آغاز تحصیل علوم دینی

۱۳۳۳ تأسیس «دبیرستان دین و دانش

قم» به همراه دوستان

۱۳۴۸ اخذ مدرک دکترای فلسفه الهیات

از دانشکده الهیات دانشگاه تهران

۱۳۴۴ سرپرستی مرکز اسلامی و مسجد

هامبورگ آلمان

۱۳۵۷ دیدار با امام در «توفل لوشا تو»

پاریس و پذیرش آماده‌سازی طرح

۱۳۵۷ اولیه شورای انقلاب

تأسیس حزب جمهوری اسلامی

۱۳۶۰ همراه با آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله

هاشمی و آیت‌الله موسوی اردبیلی،

و دبیرکلی حزب

۱۳۶۰ شهادت به همراه ۷۲ تن از پارانش

در بمب گذاری دفتر حزب (۷ تیر)

۱۳۶۰ سایر مسئولیت‌ها: ریاست شورای

انقلاب، نایب رییس مجلس

خبرگان قانون اساسی و ریاست

دیوان عالی کشور



## سر پل صراط جلو تو می گیرم

دفتر یادداشتش همیشه زیر بغل، همراحت بود و آن را زمین نمی گذاشت. یک روز غروب، تو اندیمشک به من و مهدی سرزد. گفتم باید شب بمانی. قبول نکرد. نگهبان مجتمع خواستش پای تلفن. لباس پوشید و رفت. دفترش جاماند. بازش کرد. چند نامه از بسیجی‌ها توش دیدم. یکی نوشته بود: «سر پل صراط جلو تو می گیرم. سه ماهه در سنگر منتظر دیدار روی توانم». حاجی برگشت. گفتم همین الان باید بروی. مانده بود حرف حساب من بالآخره چیه: برود یا بماند؟!

ماجرای نامه رو بپش گفتم. ناراحت شدم. نمی خواست کسی این چیزها را بداند. خودش را لایق این حرف‌ها نمی دانست. لطف بسیجی‌ها و تحمل عذاب محبت آنها، برایش حکم تقاض گناهان بزرگ به درگاه خدا را داشت.

☞ خاطرات زیلا بدیهیان همسر سردار شهید حاج ابراهیم همت برگفته از کتاب نیمه پنهان یک اسطوره، سوره مهر و نیمه پنهان ما، جلد دوم، همت به روایت همسر شهید

محمد ابراهیم همت  
تولد: ۱۲ فروردین ۱۳۳۴  
ازدواج: دی ۱۳۶۰  
شهادت: ۱۷ اسفند ۱۳۶۲

# بهمانم یا نهانم

# مشق دموکراسی

گزارشی از پنجمین دوره نشست مجلس دانش آموزی

اگر در مدرسه با مشکلی مواجه شدید، چه می کنید؟ اگر درباره نظام آموزش و پرورش یا کتابهای درسی و مسائل مربوط به آن حرفی داشته باشید، آن را با چه نهادی در میان می گذارید؟ به نظر شما، آیا امکانی برای انعکاس و اعمال پیشنهادات و انتقادات شما در حیطه آموزش و پرورش وجود دارد؟ اصلاً آیا تا به حال مسئولان پای صحبت شما دانش آموزان نشسته اند؟

مجلس دانش آموزی نهادی است که در آن مسائل مبتلا به جامعه دانش آموزی کشور توسط نمایندگان دانش آموز مطرح و بررسی می شود. این مجلس می تواند مطالبات دانش آموزان را در وزارت آموزش و پرورش پی گیری کند و به نتیجه رساند. مجلس دانش آموزی جایی است که در آن مسئولان پای صحبت دانش آموزان می نشینند... اولین نشست پنجمین دوره مجلس دانش آموزی کشور، ۲۳ و ۲۲ اسفندماه ۱۳۸۹ با حضور رییس جمهور و مسئولان بلندپایه نظام در ساختمان سابق مجلس شورای اسلامی آغاز به کار کرد.

در ابتدای این مراسم، ۱۵۰ نماینده مجلس دانش آموزی مراسم تحلیف<sup>۱</sup> را برگزار کردند. سپس انتخابات هیئت ریسۀ مجلس با معرفی و نطق نامزدهای عضویت در هیئت رییسه و به دنبال آن، اخذ رأی از نمایندگان انجام پذیرفت. انتخاب رییس مجلس و منشی هیئت رییسه بر مبنای سن صورت می گیرد. به این نحو که رییس مجلس مسن ترین و منشی کوچکترین نمایندگان حاضر در مجلس دانش آموزی هستند. همچنین، افراد منتخب در هیئت رییسه به عنوان مشاور دانش آموزی وزیر منصوب می شوند تا پس از پایان نشست و در طول دوران نمایندگی، ارتباطی نزدیک و اثرگذاری با مسئولان داشته باشند و مطالبات دانش آموزان را منتقل کنند.

هیئت رئیسه

طرحی برای سازندگی

گام بعدی پس از انتخاب هیئت رییسه، تشکیل کمیسیون های تخصصی و بررسی طرح های پیشنهادی نمایندگان است. هر استان در مجلس متولی یک کمیسیون است و نمایندگان مجلس دانش آموزی آن استان، اعضوهای آن کمیسیون خاص محسوب می شوند. این مجلس می تواند در حوزه مسائل آموزش و پرورش و مسائل جامعه دانش آموزی، در قالب کمیسیون های ۲۹ گانه، همچون IT و فناوری اطلاعات، کتاب و کتاب خوانی، تربیت بدنی، آموزش و پرورش، نشاط مدرسه و... طرح و برنامه تدوین کند. در صورت تصویب هر طرح در کمیسیون مربوطه، طرح ها به صحن مجلس منتقل می شوند تا در صورت تصویب نمایندگان، برای اجرا به آموزش و پرورش ارائه شوند.

اما نشست پنجم مجلس دانش آموزی از چند منظر حائز اهمیت بود. از جمله ویژگی های برگزاری این نشست، ترکیب اعضا کمیته های اجرایی آن بود که در رأس هر کمیته از مدیران کل و افراد عالی رتبه آموزش و پرورش برای کار دعوت به عمل آمده بود تا کار به صورت کاملاً تخصصی انجام شود. حضور سران عالی رتبه نظام را نیز می توان دیگر ویژگی این نشست دانست. افرادی نظیر، رییس جمهور دکتر احمدی نژاد، نایب رییس اول مجلس شورای اسلامی، جناب ابوترابی، ریاست کمیسیون فرهنگی مجلس، دکتر حداد عادل، وزیر امور خارجه دکتر صالحی، معاون اول رییس جمهور آقای رحیمی، وزیر آموزش و پرورش دکتر حاجی بابایی، و سفراي کشورهای دولت و همسایه، از جمله افرادی بودند که در نشست مجلس حضور یافتند.

وبگاه مجلس دانشآموزی به تازگی فعالیت خود را آغاز کرده است تا این طریق دانشآموزان را در جریان اقدامات و فعالیتهای نمایندگان خود فرار دهد. در این وبگاه بخشی با عنوان «تالار گفت و گو» وجود دارد تا دانشآموزان علاقهمند، در آن به گفت و گو با نمایندگان خود بپردازند و نقطه نظرات خود را درخصوص مشکلات موجود در آموزش و پژوهش مطرح کنند. نشانی این وبگاه چنین است:

<http://majlesdaneshamozi.ir>

دبیرخانه مجلس دانشآموزی نیز آماده دریافت پیشنهادات و انتقادات، شنبیدن مشکلات دانشآموزان، انتقال آنها به نمایندگان و در صورت لزوم، برقراری ارتباط بین دانشآموزان با نمایندگان خود در مجلس دانشآموزی است. در صورت تمایل می‌توانید با شماره تلفن ۰۴۰۴۹۹۶ با دبیرخانه مجلس دانشآموزی تماس برقرار کنید.

#### تماس با نمایندگان

پی‌نوشت

۱. تحلیف: مراسمی است که در آن نمایندگان به کتاب اسمانی خود قسم یاد می‌کنند تا به وظایف قانونی خود عمل کنند.

مجلس دانشآموزی نهادی صنفی است که از سال ۱۳۸۰ تشکیل شده است. این مجلس ۱۵۰ نماینده دارد که هر دو سال یک بار از میان دانشآموزان سراسر کشور و در پی برگزاری انتخابات سراسری سه مرحله‌ای، به ترتیب در سطح مدارس، مناطق آموزش و پژوهش، و استان‌ها، برگزیده می‌شوند. تعداد اعضای نمایندگان هر استان بر مبنای جمعیت دانشآموزی آن استان تعیین می‌شود. این مجلس از ترکیب ۱۴۵ نماینده عادی، ۴ نماینده دانشآموزان اقلیت دینی (ارمنی، کلیمی، زرتشتی و آشوری) و یک نماینده دانشآموزان استثنای شکل می‌گیرد. هر دوره مجلس دو سال به طول می‌انجامد و نمایندگان چهار نشست ملی در فواصل شش ماهه را در دوران نمایندگی خود برگزار می‌کنند.

#### سرای شور و شعور

هدف مجلس دانشآموزی، بستر سازی برای مشارکت آگاهانه و آزادانه در عرصه تعیین سرنوشت دانشآموزان، و زمینه سازی برای تمرین عملی اصول و معیارهای مردم‌سالاری است. هم‌چنین، شناسایی مسائل و مشکلات دانشآموزان در مدارس، بررسی مقررات تحصیلی و اضباطی، و ارائه طرح‌ها و پیشنهادهای مناسب برای بهبود آن، بحث و تبادل نظر درباره راهکارهای تقویت تربیت دینی، اخلاقی و اجتماعی دانشآموزان، و قدردانی از دانشآموزان ممتاز در زمینه‌های دینی، اجتماعی، علمی و هنری، از جمله اهدافی هستند که در مجلس دانشآموزی پی‌گیری می‌شوند.

#### محملی برای مشارکت

# دلم پیش شماست!



جناب آقای لوکوموتیوران، باید اعتراف کنم که از تمام خطاهای موازی خسته‌ام. نه خودشان به هم می‌رسند، نه می‌گذارند ما به هم برسیم. بگذار یک فریب کوچولو هم بکنم تا دلم کمی خنک شود: «الهی هر چه زودتر بازنشسته شوی و همیشه پیشمان بمانی!»

یادت هست تا حالا چندهزار بار در آن اتفاق آهنی تا ته خط رفته‌ای و برگشته‌ای؟ حساب کرده‌ای چند هزار مسافر را به مقصد رسانده‌ای؟ اگر مختروع بودم، قطاری می‌ساختم که خودش راه را بلد باشد و دست از سر ببابی خوبیم بردارد. اولش می‌خواستم کمی پیازداغ ادبی به نامه‌ام اضافه کنم. این جمله‌ها را نوشتم و با صدای بلند خواندم: «ای پدرمهربان، ای سلطان خطاهای موازی که در بیابان‌هایی! در این روزهای پاییزی که برگ ها به ته خط رسیده‌اند و یکی یکی از شاخه‌ها پیاده شوند، قطار مدرسه در ایستگاه مهر سوت می‌کشد. راه مرا می‌خواند، هر چه زودتر باید سوار شوم...»

مادر از شنیدن این‌ها با تأسف سر تکان داد. گفتمن: «نه! من دیوونه‌ام؟!» باز هم سر تکان داد.

حالا فاطمه ظرفها را شسته و با اشتیاق دارد کتاب‌هایش را جلد می‌کند. او هیچ وقت نیوگ ادبی مرا را درک نخواهد کردا بهتر است از خیر پیازداغ بگذردم و خیلی ساده با تمام وجود فریاد بزنم: دیوانه‌وار دوست دارم. اگر آمدی و باز یک‌پیگر را ندیدیم، یک ماج طلب من!

تولدت مبارک! جوراب از طرف فاطمه، پیراهن هدیه من و عطر یاس از مامان لیلا.

دختر مکاتبه‌ای شما نسترن

سلام بابا حبیب. الان که این حرفها را می‌نویسم، بوي کوکو سبزی خانه را پر کرده است و سفره شام را تازه جمع کرده‌ایم. امشب نوبت فاطمه است که ظرفها را بشویم. فرصت خوبی است با شما دردمل کنم.

مامان **لیلا** طبق معمول کanal‌های تلویزیون را زیر و رو می‌کند و دنبال خبرهای تازه است. همین حالا ته خط رفت و برگشت. دنیا امن و امان است. چند تا بمب‌گذاری و کشتار در عراق و پاکستان با کمی رسوایی تازه در انگلیس و ایتالیا و سایر افزودنی‌های مجاز. فقط همین! تنهایی را در نگاهش می‌بینم. بین خودمان باشد، هر وقت قلم و کاغذ به دست می‌گیرم، به خیال این‌که درس می‌خوانم کاری به کارم ندارد و از جارو کردن خانه و تمیز کردن سفره معاف می‌شوم.

بابای همیشه مسافر، دیروز یک کتاب شعر خریدم. شعرهایی از **فضل نظری**. غزل‌های نابی دارد. این یکی حالم را حسابی جا آورد:

مثل عکس رُخ مهتاب که افتاده در آب در دلم هستی و بین من و تو فاصله‌هاست لحظه‌ای از دلم گذشت که این بیت را برای مامان لیلا بخوانم. دلم نیامد. خواستم با چند جملهٔ عشق‌الله و آتشین به نیابت از مامان دلت را کباب کنم. از توى قاب عکسِ روی دیوار چپ چپ نگاه کردی و دستم لرزید. این شعر راست کار شماست. به نظرم شاعر آن را از ما الهام گرفته است. وقتی مثل ستارهٔ دنباله‌دار، آن همه آدم را پشت سرت قطار می‌کنی و هوهو چی چی راه می‌افتدی، با خودم می‌گوییم کاش یکی از کوههای قطار خانهٔ ما بود و شهری شهر همراه شما می‌گشتیم.





گفته بودی اختراع کنی تا یک نفر دیگر  
به بی کاران مملکت اضافه شود. آن وقت  
بینم گرسنگی می گذارد باز هم شعر آلات  
تحویل من بدھی با نه.  
دخترم هرجا که باشم. سمنان، شاهروند،  
سبزوار، مشهد، فرقی نمی کند، دلم پیش  
شماست.  
مراقب مامان و فاطمه جان باش. در جلد  
کردن کتابها هم اگر کمکش می کردی،  
بد نبود. این طوری بهانهای برای دوست  
داشتنت پیدا می کردا!  
به اندازه چوبهای خط تهران-مشهد  
دوستان دارم.

قربانی بابا  
هو هو چی چی...

**گل قشنگم**، نسترن الان که اینها  
را می نویسم، نیشابور را تازه رد کرده ایم  
و در فکر پرداخت بدھی توام! یک ماج  
آبدار. می خواهم با پیراهن تازه ای که  
بوي ياس می دهد، يک راست بروم زیارت  
امام رضاعلیه السلام، مرقدش را از طرف شما  
ببوسم. دعا کنم کمی عقل به تو بدهد و  
مقدار زیادی صبر به من. دوست ندارم به  
مامان کلک بزنی. حتی اگر بهانه اش نوشتن  
نامه ای برای من باشد. از قول من بهش  
بگو به خاطر پیازداغ خوش مزه هات کمی  
اسپند برایت دود کند. از خطه های موازی و  
پیاده شدن برگها در پاییز خوشمان آمد.  
می دانستم بالاخره یک چیزی می شوی.  
امیدوارم هر چه زودتر قطار هوشمندی که

**کمیاب بودا**  
آخر شب نسترن ادای مرا در  
می آورد و فاطمه هم بلندیلند  
می خنديد: «دوشیزه محترمه،  
خانم لیلا اسماعیلی، آیا وکیل  
شما را بی چاره کنم و بدهم دست  
این آقا حبیب دور از خانه؟  
- عروس رفته گل درو کنه!...»  
سعی کن چند روز مخصوصی بگیری  
و بیایی. بوی توطنه می آید. فقط  
تو می توانی این شورشی ها را سر  
جایشان بنشانی. این روزها فاطمه  
خیلی هوای تو را می کند. یک  
نقاشی هم از تو و خودش کشیده  
که خیلی بامزه است. اصرار داشت  
برایت بفرستم. کلی قربان صدقه اش  
رفتم تا از خرشیطان پایین بیاید.  
مراقب خودت باش.

### سلام حبیب آقا هو هو

امشب شب مهمتابه ...

الکی دل ما را خوش نکن. کاش  
به جای این که دلت پیش ما  
باشد، خودت این جا بودی و  
می دیدی نسترن و فاطمه قبل از  
خواب چقدر سربه سرم گذاشتند.  
پیامک تو را تکرار می کردند و  
جمله «دلم بیش شماست!» را  
هی کش می دادند و با آب و تاب  
می خواندند. نسترن برای این که لج  
مرا در بیاورد، با شیطنت می گفت:  
«واخ واخ، چه با احساس! نمک  
در نمکدان شوری ندارد. دل من  
طاقت دوری ندارد...» نمی دانم با  
چه زبانی به این مارمولکها حالی  
کنم که شوهر قحطی نبود، حبیب



شاید تاکنون نشنیده باشد که کسی بگوید: «دریاچه خزر»، اما به یقین فراوان شنیده یا خوانده‌اید که می‌گویند: «دریای خزر»، می‌دانید که خزر از لحاظ علمی «دریا» نیست، بلکه بزرگ‌ترین «دریاچه» جهان است. شاید هم بدانید که این دریاچه باقی‌مانده دریای بزرگ «تتیس» است که تا حدود ۲۳۰ میلیون سال پیش در این منطقه وجود داشت. تنوع ماهی‌های خوارکی و غیرخوارکی خزر بسیار زیاد است.

ماهی‌گیری از دریایی که دیگر دریا نیست

# دوست‌داشتی‌های خزر

## ساحل آرام

ساحل خزر نسبت به ساحل خلیج فارس ساکت و آرام است. یعنی در حالی که ساحل خلیج فارس و دریای عمان پر است از جنبش انواع جانوران کنار آبری، به ویژه خرچنگ‌ها، ساحل خزر از وجود این جانوران بسیار خلوت است. اما کمی دورتر از ساحل، درون آب زندگی دریابی در جریان است.



## تاس‌های مهم

مهمن‌ترین ماهی‌های دریای خزر «تاس‌ماهی»‌ها یا ماهی‌های خاویاری هستند؛

چون:

- تخم آنها، یعنی همان خاویار، بسیار گران بهاست.
- از قدیمی‌ترین ماهی‌های جهان‌اند و در حدود ۶۰۰ میلیون سال است که در آب‌ها زندگی می‌کنند.
- به جای استخوان، غضروف دارند.
- بزرگ‌ترین ماهی‌های آب‌شیرین جهان (فیل ماهی‌ها) در این گروه قرار دارند.



## دماغ دراز قیمتی

«أُزون برون» یکی از تاس‌ماهی‌های خزر است. این نام به زبان آذری به معنی «درازبینی» است. پوزه اُزون برون از دهان جلوتر است و به شکل بینی دراز انسان جلوه می‌کند. اُزون برون با این پوزه دراز خود در گلولای کف دریا به جستجوی غذا می‌پردازد و مواد غذایی را به درون دهان خود که زیر پوزه دراز قرار دارد، هدایت می‌کند. اُزون برون در خطر انقرض است و به همین علت صید آن ممنوع اعلام شده است.



### کوچک زیبا

کوچکترین ماهی خوراکی ایران که در دریای خزر زندگی می‌کند، «کیلکا» نام دارد. کیلکاها به صورت گله‌های بزرگ حرکت می‌کنند، به تعداد زیاد صید می‌شوند، و بیشتر به کشورهای دیگر صادر می‌شوند. نوعی از کیلکاها، «کیلکای چشم درشت» است که واقعاً زیباست! متأسفانه مدتی است که نوعی جانور انگل به جان این کیلکاها افتاده و باعث کاهش تعداد آنها شده است.



### پدرها هم حامله می‌شوند

یکی از ماهی‌های جالب دریای خزر «سوزن ماهی» یا «ی ماهی» است. دهان این ماهی به نی شباهت دارد و حرکت آن در آب مانند خزیدن مار روی خشکی با کمک ماهیچه‌های روی بدن است. سوزن ماهی از خوبشاوندان «اسبک ماهی» هاست. سوزن ماهی نر تخم‌هایی را که از بدن ماده خارج می‌شوند، در گیسه‌های درون دهان خود نگه می‌دارد. بچه‌ماهی‌هایی که از این تخم‌ها خارج می‌شوند، از گیسه و از دهان پدر خارج و آزاد می‌شوند.



### گاوماهی

حدود ۱۶ گونه ماهی از گروه «گاوماهی»‌ها در دریای خزر زندگی می‌کنند. گاوماهی که به خاطر شکل ظاهری اش به این نام مشهور است، خوراکی نیست و بهاندازه‌ای کوچک جثه که ارزش شیلاتی ندارد. حداقل بزرگی آنها به ۱۰ سانتی‌متر می‌رسد. «گاوماهی گرد»، نوعی گاوماهی است که بدنش نرم دارد.



### اردک بی‌رحم

اردک ماهی که دهانش به منقار اردک شباهت دارد، یکی از ماهی‌های گوشتخوار دریای خزر است. دندان‌های تیزی دارد و شکارچی قهاری است. حتی از پرندگانی که روی آب می‌نشینند، نمی‌گذرد. شاید به همین علت علاقه‌مندان چندانی ندارد، اگرچه بسیار خوش‌مزه هم هست!



### ماهی سفید دوست‌داشتنی

این ماهی نقره‌ای را ساکنان شمال کشور خیلی دوست دارند و اگرچه تیغه‌های ریز بسیاری در بدن دارد، اما سعی می‌کنند در برنامه غذایی خود حتماً این نوع ماهی را هم داشته باشند. حتی از خوردن بخش‌هایی از کله آن هم نمی‌گذرند.



# طلای سفید

پنبه، محصول هزار کاره!

الیاف پنبه مانند بسیاری از گیاهان دیگر هم‌چون قاصدک، درواقع و سیله طبیعی پراکنندن تخم آن است. این ویژگی نسل پنبه را حفظ نمود تا این‌که انسان آن را کشف کرد.

دانه  
روغنی

در میان پنج دانه روغنی مهم، یعنی سویا، بادام زمینی، پنبه، آفتاب‌گردان و کلزا، دانه پنبه به دلیل غنی‌بودن از روغن و پروتئین مقام دوم را دارد. بیش از یک قرن است که روغن آن به صورت خوارکی استفاده می‌شود. روغن دانه پنبه قهوه‌ای رنگ و شبیه روغن زیتون است. از این روغن علاوه بر مصرف خوارکی در تولید صابون و مواد آرایشی نیز استفاده می‌شود.

کرباس

پنبه احتمالاً از هندوستان وارد ایران شده است. پارچه‌های پنبه‌ای را در ایران قدیم «کرباس» می‌نامیدند. مارکوپولو در سفرنامه خود از پنبه به عنوان محصول عمده ایران سخن گفته است.

خوارک مغذی  
و سُمّی

کنجاله (تفاله روغن‌کشی شده) دانه پنبه مکمل پروتئینی خوبی برای غذای دام و طیور پرورشی است که عموماً به صورت ترکیب با سایر مواد غذایی، به عنوان خوارک دام از آن استفاده می‌شود. دانه پنبه مانند بسیاری از دانه‌های گیاهی دارای نوعی ماده سمی به نام «گاسیپول» است که ساختمان پروتئین را تغییر می‌دهد. در نتیجه باید تا حد ممکن از غذای دام و طیور حذف شود. مقدار زیاد این ماده در جیره غذایی مرغ‌های تخم‌گذار باعث کمرنگ شدن زرده تخم‌مرغ می‌شود.

پوشک،  
خوارک و ...



گیاه پنبه قبل از هر چیز، صنایع پارچه‌بافی را به یاد می‌اندازد. ولی در ساختن فیبرو نتوپان، فیلم عکاسی، لوازم آرایشی و شمع، صابون، روغن‌های خوارکی و خوارک دام و طیور نیز از آن استفاده می‌شود.

دستمال  
نسوز خسرو  
پرور

می‌گویند

خسرو پرور بعد از  
هر غذا خوردن با دستمال  
مخصوصش، دستهای خود را پاک  
می‌کرد و چون کشیف و چرب می‌شد،  
آن را درون آتش می‌انداخت تا آتش  
آن را تمیز کند. دستمال پاک  
می‌شد، ولی نمی‌سوخت.

به نرخ دوغت  
می‌زنم پنجه

گویند پنجه‌زنی دو روز  
در خانه‌ای خوب غذا خورد و خوب  
کار کرد. روز سوم چون صاحب خانه به جای  
کباب و غذای چرب به او دوغ و نان خشکیده  
داد، او نیز دست از کار مستمر کشید. زمانی که با  
اعتراض صاحب خانه رویه رو شد، در جواب گفت مرد  
تو نیز تغییر کرده است. هرگاه صاحب کاری بیشتر از  
مزدی که به کارگرش می‌دهد، از او توقع داشته باشد  
و به او اعتراض کند، کارگر این مثل را می‌آورد و  
می‌گوید: «استاد، به نرخ دوغت می‌زنم پنجه.»

پنجه  
نسوز با همان  
پنجه کوهی، از مواد  
معدنی ساخته شده است  
و در تولید لباس‌های  
نسوز نیز به کار  
می‌رود.

نجات پنجه

ایران که روزی یکی از  
صادرکنندگان پنجه بود، اکنون یکی  
از کشورهای وارد کننده عمدۀ این محصول  
است. با پیشرفت علم مهندسی ژنتیک، محققان  
ایرانی نیز موفق به تولید پنجه تاریخته (دستکاری  
ژنتیکی شده) مقاوم به آفات و بیماری‌های قارچی  
شدن، با کشت پنجه تاریخته، دیگر به سوم شیمیابی  
آلوده کننده محیط‌زیست نیز نیازی نیست. در نتیجه  
هم به حفظ محیط‌زیست کمک می‌شود و هم  
هزینه‌های استفاده از سوم شیمیابی کاهش می‌یابد. از  
پنجه تاریخته مرغوب، روغن بیشتری  
هم به دست می‌آید.





# مسافر بودن را باور کنیم



چه چیز وسایل سفر را در یک چمدان گوچک جا دهیم؟

## مهارت‌های سفر

۳



◀ ابتدا کفش‌ها را کنار چمدان جامی‌دهیم، بعد لباس‌های لوله شده را به ترتیب، شلوارها و لباس‌های ظرفی‌تر، روی کفشهامی گذاریم.

۱



◀ لباس‌های تاشده جای بسیار زیادی می‌گیرند. به جای این کار باید آنها را به صورت فشرده لوله کنید. لباس لوله شده جای کمتری اشغال می‌کند و کمتر هم چروک می‌شود.

۴



◀ لباس‌ها باید مرتب، منظم و فشرده در کنار هم قرار داده شوند.

۲



◀ همه لباس‌های لوله شده را در کنار چمدان قرار می‌دهیم.

انسان، مسافر دنیاست و باید این سفر را به پایان برساند. سفر ذاتاً موجب تکامل و جایی برای متعالی‌شدن و یادگرفتن است. ما در سفر آزمایش می‌شویم. برای تهیه خوراک، جا و تمام نیازهای اولیه و روزمره‌ای که در محل زندگی خودمان برای آنها فکر نمی‌کنیم، باید تلاش کنیم. باید یادمان باشد که همواره یک مسافریم.

## سخت نگیریم

مرحوم دکتر پرویز ذوالعین، پرسفرترین جهان گرد ایرانی بود که موفق شد به ۱۹۰ کشور جهان سفر کند. چند سال پیش از مرگش، خبرنگاری از او پرسید: «شما چگونه برنامه‌ریزی کردید که توانستید این همه سفر کنید؟»

دکتر ذوالعین پاسخ داد: «اگر می‌خواستم برنامه‌ریزی کنم، ۱۹۰ کشور که هیچ، به ۱۰ کشور هم نمی‌توانستم سر بزنم. توصیه می‌کنم سفر را سهل و آسان بگیرید و خود را در گیر قیود و زوابد آن نکنید تا آرامش بیشتری را تجربه کنید.»

## اشیاء و مدارک قیمتی!

برای این که خیالتان درخصوص مدارک و اشیای قیمتی راحت باشد، بهتر است نکات زیر را رعایت کنید:

- از مدارک مهم سفر فتوگرافی تهیه کنید.
- تنها چیزهایی را که واقعاً به آنها احتیاج دارید، همراه خود بردارید.
- از کیف کوچکی استفاده کنید که به راحتی بتوانید آن را حمل کنید.
- در هتل‌هایی اقامت کنید که دارای صندوق امنیتی در داخل اتاق و یا خود هتل باشند.
- هنگام سفر به کشورهای خارجی، کیفی مخصوص پول خرد آن کشور داشته باشید.
- راه‌های خلاقانه‌ای برای پنهان کردن اشیای قیمتی خود پیدا کنید.
- دستگاه‌های خودپرداز را شناسایی کنید.
- برای اطمینان بیشتر، همیشه دو کارت بانکی همراه خود داشته باشید.

## سفربی‌زحمت

حتماً کسانی را دیده‌اید که وقتی به سفر می‌روند، گویی می‌خواهند اسباب کشی کنند. این مطلب را با توجه به همین نکته نوشته‌ام که شاید نکاتی برای راحت سفر کردن در خود داشته باشد.

برای راحت‌تر بودن در مسافت، یک چمدان کوچک یا یک کوله‌پشتی به همراه بردارید. اگر هم کوله‌پشتی جادار و مناسبی پیدا نکردید، می‌توانید از کیف‌های مدرس‌های استفاده کنید.

به این موضوع که سفرتان ممکن است چهقدر طول بکشد، اهمیت ندهید. فقط کافی است مه عدد پیراهن با رنگ‌های معمولی بردارید. آن‌وقت همه لباس‌هایتان با هم متناسب خواهد بود.

صابون و شامپوی را بردارید که چند نمونه‌رو باشد تا در همه مواقع از آن استفاده کنید؛ مایعی که بتوان از آن برای شستن بدن، موها و لباس‌ها استفاده کرد.

لباس‌هایتان را در کاسه روشی بشویید. می‌توانید لباس‌هایتان را شب بشویید که تا صبح خشک و آماده استفاده شوند.

همیشه این آمادگی را داشته باشید که اگر واقعاً به چیزی احتیاج داشتید، آن را بخرید. سعی کنید کمترین لوازم را بردارید و از حمل وسایل اضافی خودداری کنید.

همیشه با خود یک ست کامل خیاطی، شامل یک عدد سوزن و دو رنگ نخ هر کدام به اندازه ۵۰ سانتی‌متر داشته باشید.

❸ وسایل سبک و آنهایی که ضروری و دم‌دستی هستند باید در آخرین مرحله و روی همه لباس‌ها قرار گیرند. لوازم بهداشتی و آرایشی (شانه، کیف دستی و...) هم باید در دسترس باشند.



حالا چمدان به راحتی بسته خواهد شد و نیازی هم به زور بازو و عرق جبین ندارد.

البته اگر سفر شما کوتاه مدت است و نیاز زیادی به تعویض لباس و استفاده از سایر وسایل ندارید، نکات زیر در بستن چمدان به شما کمک خواهد کرد:

❹ مانتو یا کت و شلوار خود را در کف چمدان طوری قرار دهید که ابتدا و انتهای آنها از چمدان بیرون باشد.



❺ ابتدا و انتهای لباس‌های را که بیرون گذاشته بودید، بادقت، مرتب و منظم روی لباس‌های رویی تاکنید. تمام شد. سفر خوش.

استفاده از نکات و راهکارهای پیشنهادی بالا در بستن چمدان‌های سفری به شما امکان می‌دهد که راحت، سبک و بدون اتلاف وقت سفر کنید.



❻ لباس‌هایی که چروک شدن‌شان زیاد هم نیست، همراه با لوازم بهداشتی در وسط چمدان جا دهید.

## «مگر دختر هم خلبان می‌شود؟»

این سؤالی است که خیلی‌ها از خودشان می‌پرسند و به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسند. آنها می‌توانند سراغ پنج دختر هنرستانی بروند و با تعجب بگویند: «این‌ها لباسِ مدرسه شناسست؟» و آنها سرشان را نکان بدھند: که: «بله، ما در مدرسه این لباس را می‌پوشیم. ما در کنار پانزده شانزده نفر دیگر داریم درس خلبانی می‌خوانیم.»

صبح بهه صبح این دانش‌آموزان لباس فرم هوایپیمایی کشور را می‌پوشند و راهی مدرسه می‌شوند. درس پرواز می‌خوانند و یواشکی اعلام می‌کنند که علوم است، قبل از این‌که دل را به دریا بزنند و تصمیم بگیرند خلبان و مهندس پرواز شوند، کلی فکر کرده‌اند که به این سوال چه طور جواب بدھند.

## «ننان خلبان»

مگر خانم‌ها هم خلبان می‌شوند؟!  
بله، چرا که نه؟!

خانم‌ها خلبان می‌شوند. این خانم‌ها، دختران ۱۷-۱۶ ساله‌ای هستند شیشه‌ما و بی‌شباهت به ما که نشسته‌اند پشت هوایپیمای تک موتوره و پرواز کرده‌اند. آنها به تنها‌یی از روی باند فرودگاه بلند شده‌اند و به تنها‌یی فرود آمدیدند. آنها درس‌هایی می‌خوانند که هیچ‌کدام از ما نمی‌خوانیم. آنها یک روز می‌نشینند پشت صندلی سالن کنکور و با دانش‌آموزان رشته ریاضی برای قبولی در رشته‌های دانشگاهی رقابت می‌کنند؛ بی‌آن‌که کسی بداند این دخترها پرواز را تجربه کرده‌اند. برج مراقبت را که هیچ‌کس ندیده، دیده‌اند. قطعات هوایپیما ساخته‌اند و با دوستان هم رشته خود رقابت کرده‌اند. هیچ‌کس این‌ها را نمی‌داند.

## «ما آدم‌ها

آدم‌هایی هستند که شبیه ما زندگی نمی‌کنند. آنها نه پول زیادی دارند، نه خانواده‌ای متفاوت، نه امکانات بسیار. با این حال زندگی آنها با زندگی ما متفاوت است نه صبح‌ها و شب‌های آنها شبیه ماست، نه تصمیماتشان و نه هدف‌های بلند و والاًی که داشته و دارند. ممکن است در اتوبوس کنار دست ما نشسته باشند، بی‌آن‌که ما بدانیم. آنها در عین شباهت به ما آدم‌های متفاوتی هستند؛ خیلی متفاوت.

متفاوت‌های این شماره:

نووس میراعلایی، مقصومه شاکری، نادیا آسایش، فروزان محمدی و پریسا جمالی.

شما هم دوست دارید خلبان  
یا مهندس پرواز شوید؟

# دخترهای پرورد!

## دشواری‌های پرواز

اولین بار که پریدید نترسیدید؟  
نه.

هیجان انگیزترین بخش پرواز چیست؟  
وقتی می‌خواهی هواپیما را از زمین بلند کنی.  
وقتی حادثه‌ای رخ بدده و تو تمام دانسته‌هایت  
را مزور می‌کنی.  
وقتی هواپیما می‌خواهد بشیند و باند شرایط  
لازم را ندارد.

سخت‌ترین کار یک خلبان چیست؟  
مسئلولیت جان چند صد نفر را داشتن.

- گرفتن تصمیم. اگر مشکلی پیش بیاید و تو  
تصمیمی بگیری، نمی‌توانی تصمیم خودت را  
اعوض کنی.

خلبان چه کارهایی باید بکند؟

- خلبان وزن می‌شود و باید تغییر وزن بددها  
- باید حبوبات بخورد.  
- باید چند ساعت قبل از پرواز چای و قهوه  
بخورد.  
- باید استخر برود.

صبح مدرسهٔ خلبانی  
صبح، ونس، معصومه، نادیا، فروزان  
و پریسا از خواب بلند می‌شوند. لباس  
فرم می‌پوشند و به سوال‌های مردم  
متوجه در راه مدرسه جواب می‌دهند:  
به این کوچکی کار می‌کنی؟

- نه، من داشتم آزموز. خلبانی می‌خوانم.  
مگر چنین رشته‌ای هم هست؟

صبح ونس، معصومه، نادیا، فروزان و پریسا به  
مدرسه می‌رسند.

اگر روز پرواز و مانور باشد، می‌روند فرودگاه‌های  
کوچک، سوار هواپیماهای متفاوت می‌شوند و  
پریدن را امتحان می‌کنند. اگر روز کارگاه باشد،  
باید مدل هواپیما بسازند، هواشناسی بخوانند یا  
با موتور هواپیما ور بروند. یا شاید هم روز بازدید  
باشد و برond برج مراقبت.

نه... نه. امروز روز دیدن فیلم است. آنها  
می‌نشینند و فیلم‌هایی درباره پرواز می‌بینند.

## فقط عشق پرواز نیست!

ونس، معصومه، نادیا، فروزان و پریسا همگی  
در تهران زندگی می‌کنند. آنها می‌گویند در  
کلاسشان دو نفر هستند که از شهرستان به  
تهران آمده‌اند تا بتوانند در هنرستان، خلبانی  
بخوانند.

همه آنها در مدرسه‌ای درس می‌خوانند که  
علم‌مانش خلبانان و مهندسان پرواز هستند.  
این معلم‌ها، روزهایی که پرواز ندارند، به مدرسه  
می‌آیند و به دختران عشق پرواز، پریدن را یاد  
می‌دهند.

حالا اگر اجازه ندهند که خلبان پروازهای  
مسافربری شوید چه؟

هدف همیشه پرواز نیست. هواپیما یک دنیای  
متفاوت و جدید است. خیلی از ما می‌خواهیم  
مهندس «اویونیک»<sup>۱</sup> یا مهندس «A&P»<sup>۲</sup> باشیم  
 بشویم. وقتی بتوانی چنین چیز عظیمی بسازی  
یا قطعات آن را تعمیر کنی، انسگار که پرواز  
کرده‌ای. هواپیما برای خیلی‌ها به معنای پرواز  
است. اما ساخت آن، همه و همه در پریدن هواپیما  
نقش دارد. ما عشق هواپیماییم، نه عشق پرواز.

پی‌نوشت

۱. برق و مخابرات

۲. تعمیر و نگهداری

۳. نیروی اصطکاک هوا

■ با تشکر از هنرستان دخترانه هوانوردی آسمان

# شعر چیست؟

## جهان‌های موازی

این حرفها نیست

آموزش شعر

راهی است کوتاه و میانبر

تا چشممه‌های جوشش شعر

شعر چیست؟

جهان‌های موازی

شعر چیست؟

تفکر، احساس یا زبان بازی؟

هر چه هست، دنیای متفاوتی است

مثل جهان‌های موازی

اگر می‌خواهی شعر بگویی  
باید شعر نگفتن را بلد باشی  
مثل لحظات سکوت قلم مو  
در فضای یک نقاشی

شاعر با زیبایی  
دوستی دیرینه دارد  
همان طور که زیبایی  
رابطه‌ای قدیمی با آیینه دارد  
شاعر حرفاًی  
مثل پزشک زنان می‌ماند  
وقتی ذوق زیبایی‌شناسی کور شود  
چه حاجت به بیان می‌ماند؟!

همه می‌گویند  
شاعری آب و نان ندارد  
اما دنیا بدون شعر  
فرقی با زندان ندارد

زمانی تو یک شاعر واقعی هستی  
که دیگران شعرهایت را خوب ببینند  
نه این که فقط در مجله و کتاب ببینند

هر که می‌خواهد شاعر شود  
این جمله را بنویسد  
بر روی دستش  
با خود کار قرمز:

«عمر خود را تلف کن  
اما لحظات خود را هرگز!»

اتفاقی است که در جان انسان می‌افتد  
مثل همان اتفاقی  
که برای کرم ابریشم و پیله آن می‌افتد

سرودن شعر

یعنی یک جور دیگر سخن گفتن

یا مثل شقایقی

کنار خیابان شکفتن

شعر ناب

همه چیزش در اوج کمال است  
مثل تناسبی که در ترکیب یک بال است

فرق شعر با داستان چیست؟

هر دو نشانه‌ای هستند از آفرینندگی

اما شعر زندگی چکیده است

و داستان چکیده زندگی



## نمونه‌ای از تبدیل شاعر به شعر گویای بی‌زبان!

آه، چه بی‌رنگ و بی‌نشان که من ام  
کی ببینم «مرا» چنان که من ام؟  
گفتی اسرار در میان آور!  
کو میان، اندر این میان که من ام؟  
کی شود این روان من ساکن  
این چنین ساکن روان که من ام  
بحر من غرقه گشت هم در خویش  
بوالعجب بحر بی‌کران که من ام  
این جهان، وان جهان مرا مطلب  
کین دو گم شد در آن جهان که من ام  
گفتم: آئی، بگفت: های خموش!  
در زبان نامدست «آن» که من ام  
گفتم اندر زبان چو درنامد  
اینت گویای بی‌زبان که من ام!

(مولوی)

**راه آسمان**

پیامبر اکرم(ص) درباره دانش و آموزش فرموده‌اند:

- دانش بیاموزید، زیرا کسی که دانش می‌آموزد، صحیح را از خطأ و درست را از نادرست تشخیص می‌دهد.
- دانش، راه آسمان را روشن می‌کند؛ در بیابان و صحراء رفیق ماست و در تنها‌ی، دوست همراه ما.
- فرشته‌ها، بالشان را برای جوینده دانش می‌گسترانند.
- زگهواره تا گور دانش بجوي.
- دانش گنجينه‌هایی دارد و کلید آن، پرسیدن است.
- اگر دانش در چین باشد، آن را به دست آورید.
- نگاه مهربان به صورت دانشمند، عبادت است.
- هر کس به دانشمندی احترام بگذارد، مثل این است که به من احترام گذاشته است.
- تحصیل زیاد، از عبادت زیاد بهتر است.

**دو گوشة مسجد**

پیامبر اکرم(ص) وارد مسجد مدینه شد. چشمش به دو گروه افتاد که در دو گوشة مسجد نشسته بودند. یک گروه، مشغول عبادت و ذکر، و گروه دیگر، به تعلیم و تربیت سرگرم بودند. هر دو گروه را از نظر گذراند و از دیدنشان لذت برد. به کسانی که همراهش بودند، فرمود: «این دو گروه، نیکو کارنده و هر دو سعادتمندند.» آن گاه جمله‌ای را اضافه کرد: «ولی من برای تعلیم و یاد دادن فرستاده شده‌ام.» سپس نزد گروهی رفت که در حال تعلیم و تعلم بودند و در حلقه آنان نشست.

# فرشته‌ها برای چه کسی بال می‌گشایند؟

### بهره است برودا!

پیامبر اکرم(ص) فرزندی به نام ابراهیم داشت. ابراهیم درگذشت و از قضا، همان روز آفتاب گرفت. عده‌ای از اعراب که مسلمان نبودند، تصور کردند که علت گرفتن خورشید، مرگ فرزند پیامبر بوده است. بنابراین نزد پیامبر آمدند و از او تقاضا کردند آنها را مسلمان کند. پیامبر فرمود: «این که دیدید آفتاب گرفت، به مرگ فرزندم مربوط نیست. گرفتن خورشید و ماه امری طبیعی است و به تولد یا وفات کسی مربوط نیست. اگر کسی به این دلیل می‌خواهد مسلمان بشود، بهتر است برودا!»

### گفتار محمد رضا حکیمی

خداآوند در قرآن سوگنهای خویش را با نام اشیای محسوس و طبیعی یاد می‌کند. از آسمان و ستاره و فجر دم می‌زند، از آفرینش و صور تگری در رحم سخن می‌گوید، خلق شتر را به یاد می‌آورد، زندگانی مورچگان و زنبوران عسل را تذکر می‌دهد، به چگونگی پرواز پرنده‌گان اشاره می‌کند، و از شکفتن دانه در زمین و از خوشة گندم و خرما و انجیر و زیتون سخن می‌آورد. چرا؟ برای این که مردمان در چیزها بیندیشند و در چگونگی آفرینش آنها ژرف شوند، و از کنار هیچ پدیده و هیچ موجود به سادگی نگذرند...»

- منابع
۱. سعیدی، سید غلامرضا. داستان‌هایی از زندگی پیغمبر ما. مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
  ۲. سیدی، حسین. همان گلهای بهاری. نشر نسیم اندیشه.
  ۳. حکیمی، محمد رضا دانش مسلمین. دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
  ۴. نیایش‌های پیامبر. گزینش: دکتر محمود مهدوی دامغانی. ترجمه کمال الدین غراب. انتشارات جهاد دانشگاهی مشهد.
  ۵. مطهری، مرتضی. داستان راستان. انتشارات صدرا.
  ۶. غر杳 الفصاحه. تدوین و ترجمه: مهدی انصاری قمی. مؤسسه انتشاراتی امام عصر(ع).

### نیایش‌های پیامبر

- خداوند!! چیزها را همان گونه که هستند، به من بمنا.  
■ خداوند!! به دانش توانگرم ساز، به برداری زیورم بخش، به پرهیز کاری گرامی ام دار و به تندرستی بباریم.  
■ خداوند!! مرا بدان زمان مرسان که از دانشمند، پیروی نمی‌شود.  
■ خداوند!! به تو پناه می‌برم از دانشی که به سوی تو، سود نبخشد و دلی که برای تو نرم نگردد.

### گفتار ویل دوراند

«به طوری که از احادیث نبوی معلوم می‌شود، پیغمبر کسان را به طلب علم تشویق می‌کرد و این کار را محترم می‌داشت و از این نظر با اغلب مصلحان دینی تفاوت داشت. گفته بود: «هر که به راهی رود که علمی جوید، خدا برای وی راهی به سوی بهشت گشاید.» و نیز: «مرگب دانشمندان دانا را با خون شهیدان وزن کنند. مرگب دانشمندان از خون شهیدان برتر باشد...»

# آقا گل آقا

عیید معاصر

اگرچه این نسل و نسل بازی‌ها خیلی هم مبنای معلومی ندارد، اما پر بی راه نیست اگر بگوییم نسل جدید شاعران طنز سرا با نام ابوالفضل زرویی نصرآباد آغاز می‌شود. ابوالفضل زرویی در طنزسرایی کمنظیر است و در طنزنویسی پخته و صاحب‌سبک. او بر ادبیات قدیم و جدید تسلط دارد. هم اهل کتاب خواندن بسیار است و هم اهل دیدن فیلم و شنیدن موسیقی درست و درمان. این است که هم شیرین و رسا و امروزی می‌نویسد و هم فنی و ادبی. زرویی، از بطن سنت‌های فراموش شده با ما صحبت می‌کند، از ده و ناموس و تواضع و مرام و معرفت و ادب و حیا و خیلی از خوبی‌های دیگر که این روزها قدری کمتر به چشم می‌آید. اگر بخواهیم یکی یکی خوبی‌های ابوالفضل زرویی و شعر و نثر را اسم ببریم، باید چندین و چند صفحه جا داشته باشیم، که البته نداریم! پس همین قدر می‌گوییم که استادی چون دکتر سیدعلی موسوی گرمارودی، زرویی را «غُبید معاصر» خوانده است.

## گل آقا

ابوالفضل زرویی متولد ۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۸ تهران و فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی است. او طنزنویسی را با «گل آقا» شروع کرد. البته پیش از پیوستن به حلقة گل آقا هم شعر طنز می‌سرود، اما فعالیت رسمی و جدی در این عرصه را پس از انتشار هفت‌نامه گل آقا شروع کرد. فعالیت زرویی در گل آقا البته به نوشتن محدود نمی‌شد. او از بد و انتشار گل آقا معاون سردبیر هفت‌نامه و بعدها سردبیر ماننامه گل آقا بود.

## دفتر طنز حوزه هنری

ابوالفضل زرویی در سال ۱۳۷۸، «دفتر طنز حوزه هنری» را راهاندازی کرد. زرویی تا سال ۱۳۸۳ مدیر دفتر طنز بود. او در این سال‌ها چند ابتکار تازه به خرج داد: نخستین شب شعر طنز بعد از انقلاب را با عنوان «در حلقة رندان» راه انداخت که هنوز هم یکشنبه‌های آخر هر ماه ادامه دارد.

## آثار

تذكرة المقامات، افسانه‌های امروزی، وقایع نامه طنز ایران، بامعرفت‌ها، رفوزه‌ها، حدیث قند، غلاجه به خونه‌ش نرسید، زیر چاپ: مجموعه خاطرات سر حسنعلی خان مستوفی، ماه شب چهاردهم، خر پژوهی

## شعرخوانی

هرساله در نیمه ماه مبارک رمضان شب شعری در حضور رهبر انقلاب تشکیل می‌شود که در آن جمعی از شاعران، شعرهای خود را نزد رهبر انقلاب قرائت می‌کنند. شاعران شعر می‌خوانند و رهبر می‌شنود و معمولاً گفت و گوهایی هم پیرامون شعرها درمی‌گیرد. ابوالفضل زروی اولین شاعری بوده که در این جمع شعر طنز خوانده است. ابوالفضل زروی با قرائت بخشی از منظومه «با معرفت‌ها» در این جلسه که با استقبال فوق العاده رهبر هم همراه بود (و فیلمش هم در خیلی از تلفنهای همراه روئیت شده) نشان داد که طنز درست، دقیق و فاخر می‌تواند در رسمي‌ترین و جدی‌ترین عرصه‌ها هم حضور داشته باشد. او نشان داد که طنز و لودگی با هم فرق دارند و آدم می‌تواند پیش روی شخص اول مملکت که اتفاقاً شاعر و شعرشناس هم هست، شعر طنز بخواند.



به تو گویند: «بعله، دفترِ ما  
هست محتاج آدمی دانا  
آشنا با «اتوکد» و «اکسل»  
و «فری‌هند» و «آوتلوک» و «کورل»  
باید البته لطف هم بکند  
چای هم، بین تایپ، دم بکند  
بکشد و انگهی به خوش‌روی  
هفته‌ای یک دو بار، جارویی...  
این که از این، حقوق هم فعلاء  
ماهیانه چهل هزار تومان!  
پس ببایید و عز و جز نکنید  
بی‌خودی هی چلز و لر نکنید!



## در فضیلت تحصیلات عالیه

ای عزیزان پشت کنکوری  
تا به کی داغ و درد و رنجوری؟  
تا به کی تست چند منظوره؟  
تا به کی التهاب و دلشوره؟  
شوخی و طعن این و آن تا چند؟  
ترس و کابوس امتحان تا چند؟  
غرق بحر تکرید که چی؟  
بی‌خودی غصه می‌خورید که چی؟  
گیرم اصلاً شما به طور مثال  
کشکی، از بخت خوش، به فرض محال  
زد و شایسته دخول شدید  
توى کنکور هم قبول شدید  
يا گرفتید با درایت و شانس  
مدرک فوق دیپلم، لیسانس  
گیرم این نحسی است، سعدش چی؟  
اصلاً این هم گذشت، بعدش چی؟  
تازه از بعد آن گرفتاری  
نوبت رخوت است و بیکاری  
بعد مستی، خُمار باید بود  
هی به دنبال کار باید بود  
آن چه داروی دردمندی‌هاست  
صفحاتِ نیازمندی‌هاست  
گر رضایت دهی تو آخر سر  
که شوی منشی فلان دفتر

## ذکر «کیومرث صابری» «حفظه الله»

آن رونده راه صواب، آن زنده  
حرف حساب، آن طوطی وادی  
شکرخانی، آن صاحب منصب  
کل آقایی، آن منتقد طریقت  
جابری، مولانا کیومرث صابری  
- دامت توفیقاته - شیخ الشیوخ  
طنزان عصر خود بود.

برخی مغارضین گویند ایندای کار  
او آن بود که از فومنات آمده بود و شیخنا سید  
 محمود دعایی که از اجله زعمای جریده «اطلاعات»  
است، بعضی اصحاب خاص در شارع عام می‌رفت  
و با مولانا جلال الدین رفیع می‌گفت: «ما را می‌باید  
تاختصی گیج و گول بباریم و بعضی امورات حریده  
به او سپاریم. که عقلا در کار مادر مانده‌اند». مگر این  
مرد - حفظه الله - بر آن جامی گذشت و این سخن  
شنید. پس در دامن شیخ آویخت که: «یا شیخ! مرا  
کاری ده». گفت: «نامت چیست؟» گفت: «گول  
آغا!» پس گفت: «ای جلال! ما به مسمی راضی  
بودیم و این مرد اسمش هم در همان راستاستا  
دانش از کف مده که راست کار ماست!»

او را گفتند: «حرف حساب چیست؟» گفت: «آن  
است که قل است و دل است و اطناش ممل نیست  
و ایجازش محل نیست». این سخن پیش مولانا  
غضنفر برند که: «ترجمت کن». گفت: «ترجمت  
ندانم. لیک آنقدر دانم که حرف حساب، آن است  
که به واسطه آن، به نعل و میخ می‌زنند و از چپ و  
راست می‌خورند!»

نقل است که «توبوتا» یش دزدیدند. شکایت  
به حاکم برد. به زدانتش کردند گفت: «مال من  
دزدیده‌اند. از چیست که مرا به زدنان می‌برید؟»  
گفتند: «از آن که که پیش از هر چیزی‌می‌باید تا ثابت  
کنی که با این مایه بی مایگی (!)، توبوتا، چگونه  
خریده بوده‌ای؟!»

گویند: نفس شیخ ما - سلمه الله - از جای گرم  
درمی‌آمد. چنان که مریدی یک صبحدم تا شام در  
صف ایستاده بود. مگر با اخم بر زبانش رفت که:  
«این چقدر دراز است!» پس با مرید گفت: «برو  
که تو صحبت ما را نشایی. از آن که: خنده رو هر  
که نیست از مانیست/ اخم در چنته گل آق نیست!»  
نقل است که وقتی تند رفته بود، به سرش ندا کردند  
که: «ای بندۀ خدا! هیچ از شاخ گریه یاد نکنی و  
بدین تندی، نترسی که نفست بگیرد. گفت: «چرا.»  
باز به سرشن ندا کردند که: «با خائف من الشاخ  
الپیشی، اذهب بارتعاش و آنی بواش یواش!» یعنی:  
«همین طور برو که داری خوب می‌روی!» شبی  
در مناجات می‌گفت: «خدایا، بر مشکلات مردم  
بیفر!» گفتند: «این چه دعاست؟» گفت: «ما به  
نوشتن مشکلات مردم نان می‌خوریم، هرچه مشکل  
مردمان بیشتر، وضع ما بهتر!»

پی‌نوشت:

کیومرث صابری (۱۳۸۳-۱۳۲۰) پایه‌گذار مؤسسه گل آقا.  
نویسنده، طنزپرداز و معلم بود.

# ما انسان‌های خاکی

## تجربه زندگی پاکیزه

از سوی دیگر اگر آن جهان، محصول و نتیجه اخلاق و اعمال و رفتار ما در دنیا و به عبارتی، بازتاب آن است، پس برای زندگی نیک در جهان دیگر باید در دنیا، زندگی پاکیزه‌ای را تجربه کرد. یعنی باید اعمال و رفتار و ذهنیات خود را به شکلی زیبا و درست سامان داد. یعنی باید زندگی‌ای توأم با ایمان و عمل صالح را در پیش گرفت. البته آن وقت است که لطف چندباره خدا، یار خواهد شد.

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که خواجه خود روش بندۀ پروری داند (حافظ) این همان است که در قرآن آمده: «هر کس که کاری نیک و انجام دهد، در حالی که مؤمن است، خواه مرد باشد یا زن، به او حیات پاکیزه می‌بخشیم و پاداشی بهتر از کردارش عطا خواهیم کرد» [انحل / ۹۷]. اما مؤمن چه کسی است؟ مؤمن کسی است که با مراقبت و نظرارت بر خویشتن به اصلی ترین تعلیم دین، یعنی ایمان به غیب توجه دارد. در قرآن ایمان به غیب مقدم بر نماز و اتفاق آمده است:

«الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يَعْقِيمُونَ الصَّلْوةَ وَ مَا رَزَقَنَاهُمْ يَنْفَقُونَ»؛ [ابقره / ۳] چرا که زیربنای آن است. یعنی اگر شما اذعان نداشته باشید که خدایی هست و دستگاه الهی ناظر بر اعمال شماست، یعنی قلبًا اعتقاد نداشته باشید که حسابی - هم در دنیا و هم در آخرت - هست، نمی‌توانید به کار خوبی دست بزنید و عملاً مؤمن نشده‌اید.

## پنهانه پر پیچ و خم زندگی

تکامل معنوی و نزدیک شدن به خدا و حیات وصفناپدیر و جاویدان اخروی، عالی‌ترین هدف انسان در سیر حیات خویش است که بالته باید برای آن تلاش کرد، به دنبال آن بود و به آن دست یافت. نکته مهم این است که برای ما انسان‌های خاکی، تنها بستر تحقق این هدف دنیاست. و جز آن، هیچ راهی برای رسیدن به آن هدف عالی وجود ندارد. یعنی جهان اخروی، جز با کنش‌ها و واکنش‌های ما در پنهانه پر پیچ و خم زندگی دنیایی شکل نمی‌گیرد.

در این میان، زندگی با همه کوتاهی‌اش، همه آن چیزی است که ما از دنیا در اختیار داریم. از این‌رو، دنیا و زندگی در آن، بسی مهم‌تر از آن است که در اذهان بسیاری از ما وجود دارد. پس ارزش عمر را باید دانست و زندگی دنیوی را نباید دست کم گرفت و ساده انگاشت. چرا که دنیا مزرعه آخرت است و داشتن برنامه و برخورداری از دانش لازم برای زندگی پریار دنیایی، چیزی نیست که بتوان آن را نادیده گرفت. بی‌برنامگی و بی‌خيالی چیزی نیست که بتوان به راحتی آن را تحمل کرد.

مؤمن کسی است که با مراقبت و نظارت بر خویشتن به اصلی ترین تعليم دین، یعنی ایمان به غیب توجه دارد

### ای رسول خدا، به سایه بروید

رسول خدا همراه مردی بود. آن مرد خواست به جایی برود. رسول خدا کنار سنگی ایستاد و به او فرمود: «من در همینجا هستم تا بیایی.» آن مرد رفت. مدته گذشت و نیامد. خورشید بالا آمد و بطور مستقیم بر صورت پیامبر(ص) می تابید. اصحاب عرض کردند: «ای رسول خدا به سایه بروید.»

ایشان در پاسخ فرمودند: «من با او عهد کردهام که همینجا بمانم» (نه جای دیگر).

متأسفانه امروزه نیز ما چوب بدقولی و دیگر صفات منفی را می خوریم. مگر غیر از این است که بدقولی، وقت ناشناسی، پیمان شکنی و حق و وقت دیگران را به بهانه های واهمی زیرپا گذاردن و تلف کردن و در یک کلام، بی ایمانی دلایل عقیماندگی بسیاری از ما در زندگی شخصی و زندگی اجتماعی شده است؟ آموزه های اسلامی از ما می خواهند که به مجموعه ای از ارزش ها پای بند باشیم؛ ارزش هایی چون اعتدال، شکر، اخلاص، انفاق و احسان، و پرهیز از تعصب بی جا و... تا هم خودمان به آرامش برسیم و هم آرامش دیگران - انسان ها و طبیعت - را تأمین کنیم.

هم امروزمان را بسازیم و هم فردایی بهتر را تجربه کنیم؛ یعنی سعادت دنیا و آخرت را توأمان داشته باشیم.

ما در هر شماره به بیان و شرح کوتاه یکی از این اصول و چارچوب ها می پردازیم.

### رابطه با خدا، مردم و خود

متأسفانه تعدادی از ما رابطه مان را با خدا و در نتیجه با مردم و دنیا درست تنظیم نکرده ایم و به همین لحاظ، موجودی بی بنیاد، بی انصاف و عامل ستم به خود و دیگران شده ایم. مؤمن کسی است که در رفتار - رابطه با خود و دیگران - به اصولی پای بند است. یکی از آن اصول، «عدالت» است. خداوند در سوره انعام آیه ۱۵۲ می فرماید: «و چون سخنی می گویید (داوری می کنید یا شهادت می دهید)، عدالت داشته باشید؛ هر چند به ضرر خویشاوندان باشد.» دیگری وفای به عهد و پیمان است. قرآن درباره ویژگی های مؤمنان می فرماید: «وقتی بیمان می بندند، به عهد خود وفا دارند» [بقره / ۱۷۷].

این موضوع تا آن جا اهمیت دارد که پیامبر فرموده اند: «کسی که بر پیمان خود استوار نیست، دین ندارد.»

### منابع

۱. پستدیده، عباس. رضایت از زندگی. دارالحدیث.
۲. مجله حدیث زندگی، شماره ۳۷.

# جوان فاصدکهای

می نویسم و هنوز...

می نویسم و زمان بارانی است  
پشت این پلک  
نگاهی، تب اشکی شاید  
زندانی است

می نویسم و دلم تنگ توست  
گریههایم نت آهنگ توست  
می نویسم و هنوز  
پشت این لحظه، سکوتی انگار  
زندانی است...

## سکوت

مهمسا صالحی  
اول دیبرستان از اصفهان

باز گلویم رامی فشارد چیزی  
نمی توانم فریاد برآورم  
نمی توانم آن را نزد کسی بگویم  
به سکوت پناه می برم  
سکوتی

که همه چیز را غرق می کند در خود  
سکوتی که از ابتدا با من بوده  
و نقطه پایان زندگی ام خواهد بودا!

مریم فریدی  
اول دیبرستان از شاهین دژ

که آفرینش مرا از اول تابه آخر امضا کردی. تو غمتمی بالاتر از داشتهایم  
بسه من اعطا کردی. به من فرصت دادی، فلم و کاغذ دادی تازندگی خود را  
هر طور که بخواهم، ترسیم کنم؛ وارونه یا زیبا!

ذهرا جعفری فرد  
از قائم شهر

«دفتر کاهی» متعلق به شماست خود خود  
شما. از این به بعد، بهترین نوشته‌های  
دانش آموزان دیبرستانی سراسر کشور را  
در این بخش چاپ خواهیم کرد. شما هم  
می توانید نوشته‌هایتان را در قالب‌های  
متفاوت شعر، داستان، طنز، گفتگو،  
گزارش، نثر ادبی و... به نشانی دش جوان  
یا ویگاه مجله برایمان بفرستید.

## داستان زندگی من

گفتی: «موجود شو!»

موجود شدم و عجز و ناتوانی خود را با گریه اظهار کدم. و تو چه مهریان بودی



[www.roshdmag.ir/weblog/javan](http://www.roshdmag.ir/weblog/javan)  
[e-mail:javan@roshdmag.ir](mailto:javan@roshdmag.ir)  
 نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی  
 پلاک ۲۶۶، صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴

## کبوتری در راه

می خواهیم دلم را کبوتری کنم و اوح بگیرم.  
در راه، بال هایم با تیر شکارچیان هدف گرفته  
می شود، اما من هنوز هم کبوتری عاشقم؛  
عشقی که از امام رضاعلیه السلام سرچشمه  
می گیرد و باید به او برسد.

بال و دلم سقای رضا را می خواهد تا بالم را آبی  
بر زخم و مرهمی بگذارم بر زخم. زخم من تنها  
ترشنهام، اما آب نمی خواهم. من فقط از پار،  
آب طلب می کنم. نمی دانم کی می رسمم، اما  
باز می پذیرد. رضای من این گونه است. چون  
به آن جا برسم، سقای رضا به من آب می دهد و  
مرا با خود به ایوان طلا می برد.  
دیگر چیزی نمانده تا بوي حرمش به مشام  
برسدد....



رقیه زادبخشی صیقلانی  
دوم دبیرستان از رشت



**خط به خط** (پاسخ به آثار)

داستان تو این طور آغاز می شود:  
«چهار روز بی وقفه هر روز پرواز می کردیم.  
انگار یک رویا بود؛ رویایی که با رسیدن به  
جنگل کنار یک رود محو شد.»

جمله اول داستان کنجکاوی برانگیز است و مخاطب را به خواندن ادامه داستان ترغیب می کند. اما نویسنده تا پایان داستان به این کنجکاوی برای آشنایی با فضاء، زمان، مکان، شخصیت‌ها و... جواب مناسبی نمی دهد. راوی در طول داستان، چندین بار از پرواز خود و دوستاش می گوید: «به دلیل پرواز زیاد متوجه شدم ضربان قلبم از حد طبیعی بیشتر شده.» اما بیش از این اطلاعاتی نمی دانیم که شخصیت اصلی داستان چنون پرنده‌ای است، چه سن و جنسیتی دارد، به چه چیزهایی علاقه و تمایل دارد، دوستاش چه تعداد و چه کسانی هستند و... خواننده داستان تو حتی نمی داند که راوی یا شخصیت اصلی داستان چه اسمی دارد! همه نکاتی که به آنها اشاره شد، موجب می شود مخاطب چنان که باید، با داستان تسو ارتباط نگیرد و به شخصیت‌ها نزدیک نشود. همه چیز برایش شکلی کلی و دور نکته مهمی دیگری که درباره داستانت می توان به آن اشاره کرد، نداشتن اسم است. یک اثر ادبی مثل هر انسان یا موجود زنده دیگر، نامی دارد که از متن تأثیر پذیرفته و بر آن تأثیر می گذارد. خوب است که برای داستان های این اسم بگذاری تا هویت و شخصیت کامل تری پیدا کنند. موفق باشی!

# آن روز شانه چشم لرزید

گذاشته بودم بزنندم؛ با مشت و لگد. تا جایی که می‌توانند. تا جایی که رمق دارند.

- چرا این جوری شدی تو؟

دستم را کیپ چسبانده بودم به دو سمت بدنم و گذاشته بودم بزنندم.

- با توانم! بزنشوون.

نمی‌زدم. آنها می‌زندن. مثل مور و ملخ ریخته بودند اطرافم و با مشت و لگد می‌زندن.

گفتمن: «نه احمد. بذار بزنند.»

دیدم او دست به کار شده و مور و ملخ‌ها را می‌زند. دادزدم: «نه، تو نزن. خودت رویکش کنار. بذار بزنند.»

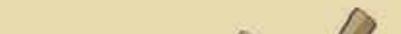
می‌زندنم؛ با مشت‌های کوچکشان مرا می‌زندنم. با تمام توان شان.

احمد به گمانم فکر کرد شاید طلس شده‌ام. فکر کرد خواب رفته‌ام. شانه‌ام را گرفت و تکانم داد. تکان خوردم، اما دست‌هایم را حتی بلند نکردم که بزنم. خودم می‌خواستم بزنندم.

احمد گفت: «مسخره‌دارن می‌کشند! کاری بکن.»

- نه، تو کاری نداشته باش!

مشت و لگدهای احمد را که دیدند، کم کم کشیدند کنار. با دست آستین پیراهنش را گرفتمن و کشیدم. گفتمن: «چه کار می‌کنی؟ برو کنار! بگو محکم‌تر بزنند.»





و گفتمن به آنها: «بیایید جلو. بزنید منو. خوب بزنیدم، حسابی.»

دستم داشتم نه با مشت و لگد، که با چوب بزنندم. چنان بزنند که تمام بدنم کبود شود؛ سیاه شود. طوری که دست کم، روی سرم چند فندق بزند ببرون.

همین را به آنها گفتمن. گفتمن: «چوب، سنگ، آجر. با اینها بزنیدم.»

نگاه به هم کردند. یکی دو نفر خندیدند. بقیه پوشند زندن. گفتند: «دیوونه!»

گفتمن: «دیوونه نیستم به خدا! رحم نکنین! هر چه دلتون می‌خواهد، بگید. هر چی فحش بدید، بدید به من. فکر نکنین دیوونه شدم. عاقل، عاقلم. شاگرد اول کلاسم. نمره‌هام همه ۲۰.

پس عاقلم. این جوری نگام نکنین.»

اما آنها این جوری نگاهم کردند. نگاهی که حق من نبود. احمد هاج واج نگاهم می‌کرد. تکانم داد.

- چته تو؟

پولک‌های لرزان، هی می‌آمدند جلوی چشم‌هایم و هی می‌رفتند. از پشت پولک‌ها، نگاهم هنوز به نگاه پر از ترحم آنها بود که احمد دستم را گرفت؛ دست یخ مرا گرفت. گرفت و کشید تا بروم. عقب عقب کشیده می‌شدم. داشتند آن طرف پولک‌ها که مدام پر و خالی می‌شدند، از آنی که بودند، کوچک‌تر می‌شدند. - دیگه تموم شد. دیگه تاعمر دارم، باهات نمی‌یام. و گفت: «اگه کلامم هم اینجا بیفته، این جاهای پیدام نمی‌شه. پسر، پاک آبرومون رفت. از دو سه تا الف بچه خوردیم.»

با این که آن همه کنک خورده بودم، اما جایی از بدنم درد نمی‌کرد. فقط دلم درد می‌کرد.

دلم می‌خواست کمی دیگر می‌خوردم. کمی هم ناسزا می‌شنیدم، آن وقت شاید شانه راستم هم کمی می‌لرزید. لرزید به گمانم، اما خیلی کم. وقتی لرزید، دردی که تو سینه داشتم، آرام‌تر شد.

\*\*\*

من ندیده بودم عطر به خودش بزند. کسان دیگر هم ندیده بودند. اما همیشه بوی عطر می‌داد. مثل بعضی‌ها نبود که وقتی دهانشان را باز می‌کنند و حرفی می‌زنند، دوست‌داری فرار کنی. دوست‌داری پی بهانه بگردی که کمی فاصله بگیری.

صداخ خرخش را نشیدم، اما دیدم که خواب بود. هوس کردم بروم و گونه‌های استخوانی اش را ببوسنم. رفتمن، بوش کردم و بوسیدمش. آرام بلند شد، نشست. دست‌های نحیف‌ش را آورد سمتم. دستم را گرفت تو دستش. گفت:

«احمد جان، بیدارم کردی چرا؟»

«بیوسفم، گفت:

«حتی مار هم، خوابیده رو نیش نمی زنه.»

گفت: «گناه کردی مادر!»

بعد سرفهای کرد و گفت: «سگ هم مخلوق

خداست مادر!»

گفت: «این ها رو به احمد بگو مادر بزرگ.»

شنید. یک ماهی می شد که دیگر اصلاً

نمی شنید. گفت: «اون بود که دیروز قوطی

بست به دم سگ.»

گفت: «تباید این کار رو می کردی احمد جان.»

تلیم شدم که احمد باشم. سرم را کج کرد و

گفت: «چشم مادر بزرگ!»

گفت: «دنیا حساب کتاب داره.»

و گفت: «هر کاری انجام بدی، اون دنیا حساب

داره.»

مادر بزرگ پاک ترین کسی بود که می شناختم.

پاک هم برایش کم بود. خیلی پاک بود. حتم

دارم فرشته گناه نویسی که نشسته بود روی

شانه چپ مادر بزرگ، هنوز یک خط هم ننوشه

است؛ از بس مادر بزرگ ماه است، خوب است،

نانزین و مهربان است.

داشت می رفت بیرون؛ شاید برای وضع، مثل

همیشه. بر گشت، نگاهم کرد. گفت: «راستی،

نرفتی مدرسه؟»

دیروز هم پرسیده بود. گفته بودم که تابستان

است. باز هم گفت، نشید. سری تکان دادم که

یعنی: «چشم، می رم.»

به یاد مشق ها و تمرین های درسی مدرسه

افتادم که مجبور بودم تا دم صبح بیدار بمانم

و بنویسم. دلم برای فرشته ثواب نویسی هم که

نشسته رو شانه راست مادر بزرگ، می سوزد که

مدام باید بنویسد. حتم دارم تا حالا خیلی نوشته

است، اندازه موهای سرم، شاید هم بیشتر.

صدای زنگ دوچرخه آمد. دایی اسماعیل بود.

آمده بود ما را ببرد بازار مال فروش ها.

گفته بودم: «ما که نمی دونیم چه کار کنیم.»

گفته بود: «کاری نداره، یاد می گیرین.»

گفته بود: «دیپلم که گرفتین، اگه کاری گیر

نیاوردین، به دردتون می خوره. از همین حالا

یاد می گیرین.»

هنوز یک ماه مانده بود که تابستان تمام شود.

من و احمد باید پول کتاب و دفترمان را پیدا

می کردیم.

- چه کار کنیم حالا؟

احمد کوچک تر از من بود. داشت از من

می پرسید. خودم هم نمی دانستم. دایی

اسماعیل می دانست. یادمان داده بود چه باید

بکتیم. هر دو سوار دوچرخه دایی اسماعیل

شدم و راه افتادیم.

رفتیم بازار مال فروش ها؛ همانجا که دایی

اسماعیل و دیگران می رفتند و گاو می فroxختند

و خیلی های دیگر می آمدند و گاو می خردیدند.

منتظر شدم. نگاهمان به دستها بود. منتظر

بودیم دستی دست کس دیگر را بفسارد و

بگوید: «خیرش رو بینی!

داد زدم: «احمد!»

احمد جلدی خودش را رساند به من. دستها

را نشانش دادم. گفت: «بریم.»

رفتیم جلو و افسار گاو را گرفتیم. گفتیم: «آقا

نشانی رو بدين، ما می باریم در منزل.»

دایی اسماعیل یادمان داده بود. نگاه به ما کرد.

دایی اسماعیل آن جا بود. رو به مرد کرد. گفت:

«آن شاست.»

و گفت: «می یارن در منزل تحويل می دن.»

مرد نشانی را داد و رفت. حالا من بدم و احمد

و یک گاو چموش و خیابان و کوچه. افسار

دست احمد بود و من با چوی که دستم بود،

پشت سرش. راه افتادیم.

گاو سریع تر از ما می رفت. انگار دوست داشت

سریع تر برسد به منزل صاحب جدیدش. احمد

داشت تقریباً می دوید. من نیاز به این نداشتم

که با چوب بزنم به پشت گاو که راه بیفتند.

خودش رفت.

رسیدیم به یک محوطه. مرغ و خروس بود و

چند بچه که داشتند قاب پازی می کردند. گاو

چموش بود. جفتک انداخت. سرش را تکان داد

و رفت سمت بچه ها. احمد ایستاد و افسار را

کشید. گاو می رفت سمت بچه ها. هنوز افسار

دست احمد بود. چند مرغ و خروس خودشان

را جمع کردند و کشیدند کنار. گاو داشت

می رفت سمت بچه ها.

گفت: «احمد! بکش.»

کشید. می کشید. خودش هم کشیده شد.

افتاد زمین. پاشد. اما باز هم افتاد. گاو زورش

بیشتر بود. گاو بود. چموش بود. دادزدم: «ولش

نکنی!»

ولش کرد. یعنی گاو زورش بیشتر بود. داشت

می رفت سمت بچه ها. داد زدم: «اوهوی! برین

کنار، اوهوی!»

بچه ها قاب بازی می کردند. گوششان نمی شنید.

چشمشان نمی دید. دوباره دادزدم: «هوی!

مواظب باشین!»

بچه ها گرم بازی بودند. گاو داشت می رفت

سمت آنها. انگاری قاب را دیده بود که دست

بچه هاست و دارند بازی می کنند. شاید

استخوان یکی از خودشان بود.

توله سگی آن جا بود. گاو را که دید، ونگ زد.

گفت: «احمد!»

گفت: «بدوا!»

اشاره کردم به بچه ها.

احمد دوید، اما گاو تندتر دوید. چاره ای

نداشت. چوب دست من بود. گفتیم گاو از چوب

می ترسد. گفتیم حداقل از چوبی که از بالا یک چو

بیفتند پایین و جلوی پایش، می ترسد. چوبیم

را بردم بالا. چرخ دادم بالای سرم و انداختم

سمت گاو.

چوب سریع تر از گاو بود. از بالای سرش

گذشت. از فاصله بین گاو و بچه ها هم گذشت.

افتاد روحی سر یکی از بچه ها.

صدای آخی شنیدم. کسی از بچه ها سرش را

گرفت و درد کشید. چیزی توی دلم ریخت

پایین. بچه ها بر گشتند و دیدند چه خبر است.

گاو را هم دیدند. در رفتند. حدم سر درست بود.

گاو ایستاد. مقابله شدند بچه های بود که داشت درد

می کشید و چوبی بود که از آسمان افتاده بود.

افسار دست احمد بود. گفت: «تو برو.»

نگاهم به بچه بود. احمد گفت: «بیا بریم.»

افسار دستش بود و داشت می کشید به یک

سمت دیگر.

گفت: «تو برو.»

بچه ها داشت سرش را می مالید. رفتیم به سمت ش.

قدش تا سینه ام می رسید. نگاه به جایی کردم

که داشت می مالید. هیچ خونی ندیدم. سرش

فقط باد کرده بود. درست اندازه یک فندق.

قاب ها روی زمین پخش بودند. قاب هنوز

دستش بود. سرش را آورد بالا. اشکش را دیدم.

شانه چپ لرزید. سنگینی فرشته ای را هم روی

شانه چپ حس کردم. صدای قیچیز مدادش را

هم انگار شنیدم. احمد گفت: «بیا بریم.»

«گفتیم تو برو. این جا نمون.»

زل زدم به چشم هاش. دیدم آمد طرفم. با

دستان کوچکش، یقه ام را گرفت و زدم. نگفتیم

چرا می زنی؛ احمد اما گفت. افسار هنوز دستش

بود. گفت: «چرا می زنیش؟»

گفت: «بندار بزنند.»

بچه ها یکی یکی آمدند. قد همه اگر زور

می زندن، می رسید به سینه ام. دست هایم را

کیپ گرفتم به دو سمت بدنم.

زدنم. تا جا داشتم، زدنم.

برای موفقیت چه کارهایی باید انجام دهید؟ آیا آمادگی‌های لازم را دارید؟

# موفقیت سفر است

## موفقیت: واژه‌ای ساده، جالب و جذاب.

موفقیت می‌تواند در هر یک از مراحل زندگی معنای متفاوتی داشته باشد. بنابراین، موفقیت یک هدف ثابت و تمام‌شدنی نیست. وقتی به دنبال موفقیت هستی، وارد جاده‌ای می‌شوی که پایان ثابتی ندارد. به بعضی ستاره‌ها و تیم‌های ورزشی نگاه کن؛ با وجود آن که بارها و بارها قهرمان می‌شوند، انگلار اشتباهاشان برای موفقیت سیری ناپذیر است. آنها در جاده موفقیت همچنان تلاش می‌کنند و پیش می‌روند. نمی‌خواهم بترسی، ولی قبول کن که سفر موفقیت همیشه راحت نیست. از هر کجا سفرت را آغاز می‌کنی، تا جایی که آن را به پایان می‌بری، باید سخت کار کنی و البته برای آغازی دیگر آماده‌شوی. می‌خواهی سفر کنی؟ بسم الله! راهیاز و جاده دراز! این مسیر را با چه تصوراتی شروع می‌کنی؟

۳

### راه میان بر

اسم جاده و سفر با مفهوم حرکت متراffد است. بعضی حرکت نمی کنند و فقط به زمین و زمان ایراد می گیرند. بعضی ها هم دنبال راههای میان بر می گردند. اگر زیاد دنبال راههای میان بر باشی، هم ممکن است سرگردان شوی و هم فرصت ها را از دست بدهی.

۲

### موضوع مهم

خنده و شوخی و تفریح به جای خود و در حد و اندازه اش خوب است. اما مراقب باش همچیز با شوخی و تمسخر نگذرد؛ به خصوص موضوع مهمی مانند زندگی.

۴

### فکر سفر باش

گاهی به آسمان نگاه کن! از نیاز بزرگ‌تر از آن است که تو تصویر می کنی، حتماً جایی هم برای تو هست. به این فکر نکن که همه قبل از تو همه کارها را کرده‌اند. از کجا معلوم، شاید تو هم کاری کرده‌کارستان! کاری که قبلاً به عقل کسی نرسیده باشد اما به جای امکانات، به توانایی‌هایت فکر کن. می‌توانی خودت را نادیده بگیری؛ می‌توانی فقط به نکات منفی بیندیشی؛ می‌توانی بنشینی و غصه نداشته‌های را بخوری؛ اما چه فایده؟ بهتر نیست فکر سفر باشی؟

۱

### تصویر موفقیت

هر کس تصویری از موفقیت دارد. تو موفقیت را در چه می‌دانی؟ افزایش سن و تجربه شاید باعث شود تعریف موفقیت در طول زمان تغییر یابد.

امیدوارم روزی برسد که برای تو هم موفقیت به معنای داشتن زندگی سالم، استفاده از توانایی‌ها، داشتن خانواده و دوستان خوب، خدمت به جامعه و علاقه به شغل و حرفه باشد. شاید از الان همین گونه فکر می کنی!

اگر مسافری راه بیفت  
از این طرف

# هر هفت سال یک سد امیر کبیر!

## آن چیست؟

جاده نیست، گاز نیست، آب نیست، خودنی نیست، نیست هم نیست! ذاتش پریدنی است، بیشتر با پول دارها می‌پرداز، سیگار و سیگاری و حشتم دارد؛ و به طور کلی، هر چه از عمرش می‌گذرد، گران ترمی شود.

فهمیدید چیست یانه؟

اولین بار در سال ۱۳۲۲ در بوشهر فروخته شد. از تقطیر نفت خام به دست می‌آید. ساختمان مولکولی آن ۵ تا ۷۰۰ کربن دارد. آرام می‌سوزد، می‌سوزد و مؤبدانه سلطان تولید می‌کند. یارانهایش ۴۰۰ تومان و آزادش ۷۰۰ تومان است. اشتباہ نکنیداً نفت و گازوئیل نیست، بنزین است!

پیغمدها می‌گویند سال ۵۷ یک تومان بود. سال ۵۹ سه تومان، سال ۶۹ پنج تومان، سال ۷۴ ده تومان، سال ۸۴ هشتاد تومان، سال ۸۵ صد تومان، سال ۸۸ چهارصد تومان و سال ۸۹ هفتصد تومان شد.

## شیب چیست؟

می‌دانیم که «شیب» عبارت است از نسبت تفاضل عرض‌ها به تفاضل طول‌ها. به این ترتیب، با فرض خطی بودن افزایش قیمت بنزین، شیب افزایش قیمت بنزین در سال ۸۴ نسبت به سال ۶۹ چنین محاسبه می‌شود:

$$\text{شیب} = \frac{\Delta \text{تومان}}{\Delta \text{سال}} = \frac{80 - 69}{84 - 69} = \frac{11}{15} = 0.7333\ldots$$

مفهوم عدد ۰.۷۳۳۳... این است که به صورت میانگین در هر سال از سال ۶۹ تا ۸۴ قیمت بنزین ۵ تومان افزایش پیدا کرده است (البته همان طور که گفتیم، با فرض خطی بودن افزایش قیمت بنزین).

### مسئله:

حساب کنید شیب افزایش قیمت بنزین در سال ۸۴ نسبت به سال ۸۵ چه میزانی است؟ (با فرض خطی بودن افزایش قیمت.)

با یک طرفین وسطین ساده، درصد افزایش بنزین در سال ۸۴ نسبت به سال ۸۳ ۷۴ به صورت زیر محاسبه می‌شود:

$$x = \frac{100 \times 80}{100} = 80$$

سال ۸۴  
نسبت به سال ۷۴، قیمت  
بنزین هشتاد درصد افزایش  
پیدا کرده است.



### یک مسئله:

سال ۱۳۷۴ قیمت بنزین ۵۰ تومان و سال ۸۴ هشتاد تومان بوده است. حساب کنید سال ۸۴ چند درصد قیمت بنزین نسبت به سال ۷۴ افزایش پیدا کرده است؟

جواب: می‌دانیم:

درصد	قیمت(تومان)	سال
۷۴	۱۰	۱۰۰
۸۴	۸۰	X

### یک مسئله دیگر:

حالا شما حساب کنید سال ۸۹ نسبت به سال ۸۴ چند درصد افزایش قیمت بنزین داشته‌ایم؟

## صرف بنزین در ایران هر ساله برابرست با:

# ۱۵,۰۵۶,۲۵۰,۰۰۰

در حال حاضر در ایران حدود ۱۱ میلیون دستگاه خودرو وجود دارد که این تعداد خودرو به طور متوسط روزی ۷۵ میلیون لیتر بنزین مصرف می‌کنند (با بهتر تقریبی، هر خودرو روزی ۷ لیتر بنزین). در حال حاضر، قیمت هر لیتر بنزین آزاد ۷۰۰ تومان و یارانه‌ای ۴۰۰ تومان است که متوسط این دو عدد ۵۵۰ تومان می‌شود. به این ترتیب در هر روز:

$$750,000,000 \times 550 = 41,250,000,000$$

۴۱ میلیارد و ۲۵۰ میلیون تومان و در هر سال:

$$41,250,000,000 \times 365 = 15,056,250,000$$

۱۵ بیلیارد و ۵۶ میلیارد و ۲۵۰ میلیون تومان

بنزین مصرف می‌شود.



### مسئله

حساب کنید اگر هر خودرو روزانه ۲ لیتر در مصرف بنزین صرفه‌جویی کند، در سال چند لیتر و چه مبلغی می‌شود؟ (با فرض ۱۱ میلیون خودرو و برای هر خودرو به صورت طبیعی ۷ لیتر در روز.)



گفتیم که هر روز ۷۵ میلیون و در سال ۲۷ میلیارد و ۳۷۵ میلیون لیتر بنزین در کشور مصرف می‌شود.

می‌دانیم که هر ۱۰۰۰ لیتر برابر یک متر مکعب است.

بنابراین، هر سال ۲۷ میلیون و ۳۷۵ هزار متر مکعب بنزین در ایران مصرف می‌شود.

# ۲۷,۳۷۵,۰۰۰,۰۰۰



3km

5.5km

# ۲۰۵,۰۰۰,۰۰۰



آیا می‌دانید ۲۷ میلیون و ۳۷۵ هزار متر مکعب چه حجمی است؟ برای درک این حجم کافی است نگاهی به ظرفیت «سد امیرکبیر کرج» بیندازیم. ظرفیت این سد ۲۰۵ میلیون متر مکعب است. با تقسیم این عدد بر ۲۷ میلیون و ۳۷۵ هزار خواهیم داشت:

$$\frac{205,000,000}{27,375,000} \approx 7,48$$

يعني تقریباً هر هفت سال معادل ظرفیت سد امیرکبیر در کشور بنزین مصرف می‌شود



دیروزها اگر از من می‌پرسیدی: از کجا بروم تا به نشانی‌ای که دارم برسم، به تو می‌گفتم از کدام راه بروی.

امروز آگر بپرسی، سعی می‌کنم بگویم از کدام راه نروی. بعضی نشانی‌ها را باید گفت، از کدام مسیر برو و بعضی دیگر را باید گفت، از کجا نرو.

گاهی باید از راه درست حرف زد و گاهی هم از راه نادرست.

در این بخش از مجله، تا جایی که بشود، از نادرستی‌ها می‌نویسم؛ اما از نادرستی‌های عادت شده.

نادرستی‌هایی که به قدری در رفتارهای ما ریشه دوانده‌اند که آنها را درست می‌پنداریم. گاهی هم از دستشان ذله می‌شویم، اما نمی‌دانیم چه طور از تله آنها فرار کنیم.

### برفک

داری تلویزیون نگاه می‌کنی. طوفان می‌شود و ناگهان تصویر شفاف برنامه مورد علاقه‌ات به تصویر لشکری از مگس‌ها تبدیل می‌شود که در صفحه تلویزیون در هم می‌لولند. تلویزیونت برفکی شده است.

### روی موج

می‌خواهی به مسابقه فوتبال از رادیو گوش کنی. هر چه موج را می‌گردانی، صدای واضحی نمی‌شنوی. گوینده دارد با هیجان گزارش می‌کند، اما صدایش از میان همه‌همه، خیلی سوت و بوق امواج نامیزان به گوش نمی‌رسد.

# تنظیم آتش ذهن



## دوباره رادیویی ذهن تو

می‌روی جلوی اینه. از خودت  
می‌پرسی: «من زیبا هستم؟  
نه، من به زیبایی فلانی که  
نیستم!»  
به دماغ گندهات نگاه می‌کنی.  
دست به گوش‌هایت می‌کشی.  
یک جوش زیر گونهات برایت  
شکلک در می‌آورد. حرثت در  
می‌آید. فرضیهات را به قانون  
تبديل می‌کنی: «من اصلاً  
قشنگ نیستم!» فکرهای تو  
روی موج خودشان نیستند. به  
خاطر همین خر خر می‌کنند،  
سوت می‌کشند و نمی‌گذارند  
به صدای اصلی گوش بدھی.

## برفک‌های ذهن تو

دوسست را می‌بینی. یک دستگاه پخش صدای  
نو خردیده است. طوفان می‌آید و آتن ذهن را  
تکان می‌دهد.

از کجا آورده است؟ پدر او که یک کارمند معمولی  
بیشتر نیست. مگر چهقدر حقوق می‌گیرد؟  
حتماً...

و برای خودت می‌بافی و می‌بافی. یک لحظه  
و جدانست به تو اخزمی کند که بابا آخر به تو  
چه مربوط است که رفیقت پول و سیله‌اش را از  
کجا آورده است! اما همان مگس‌های برفک‌ساز  
تلویزیون ذهن دوباره شروع به وزوز می‌کنند و  
نمی‌گذارند تصویر اصلی را ببینی.

## رادیویی ذهن تو

از دور دوسست را می‌بینی. خوش حال می‌شوی.  
سلام می‌کنی. جوابت را نمی‌دهد. غمگین  
می‌شوی. رادیویی ذهن شروع به کار می‌کند:  
«حتماً یه چیزی شده که جواب سلام منو نداد!  
شاید دوست تازه‌ای پیدا کرده شاید من لیاقتش  
رو ندارم! مگه من چه کار کردم!»

البته خیلی هم راحت نیست. باید عادت‌هایمان را  
تغییر بدهیم. ما از زمان تولد به صدای‌هایی که از امواج  
نامیزان ذهن اطرافیانمان پخش می‌شده‌اند، گوش  
داده‌ایم و تقریباً ذهن خودمان را هم عادت داده‌ایم  
که همین طوری روی موج نباشد.

اما اگر می‌خواهی در زندگی راحت باشی باید راه  
تنظیم کردن موج‌های ذهن را بیاموزی. آموزش  
هم کافی نیست. باید در این کار به مهارت برسی،  
مهارت تنظیم ذهن برای پخش امواج شفاف. اما ابتدا  
باید بدانی چرا موج‌های ذهن ما به هم می‌ریزند. و  
قبل از آن باید بدانی وقتی از ذهن تو صدای‌های خوب  
بیرون نمی‌آید و یا تصاویر شفاف و روشنی از محیط  
نمی‌بینی، چه اتفاقی می‌افتد. شماره بعد خواندنی تر  
خواهد بود.

## میزان کردن امواج

باز هم مثال بنم؟ هر روز بیشتر ما از این فکرهای  
جور و جور داریم. بیشتر دعواها و کدورت‌ها و از همه  
مهمتر، بیشتر ناراحتی‌های روحی و روانی از همین  
روموج نبودن فکرها شروع می‌شوند. گاهی این  
افکار به قدری توی سرِ ما زیاد است که حوصله  
خودمان هم از دستشان سر می‌رود. خب حق داریم.  
این افکار مثل خر خر امواج نامیزان رادیو هستند،  
یا مثل مگس‌های برفک تلویزیون. باید پیچ رادیویی  
ذهنممان را بگردانیم تا درست روی موج قرار بگیرد.  
تا این قدر خر خر نکند و اعصابمان را به هم نریزد.  
باید آتن تلویزیون ذهنمان را درست در جهت امواج  
اصلی قرار بدهیم تا تصویر شفافی از اطرافمان بگیریم.  
می‌پرسی چه گونه؟ تنظیم موج کار سختی نیست.

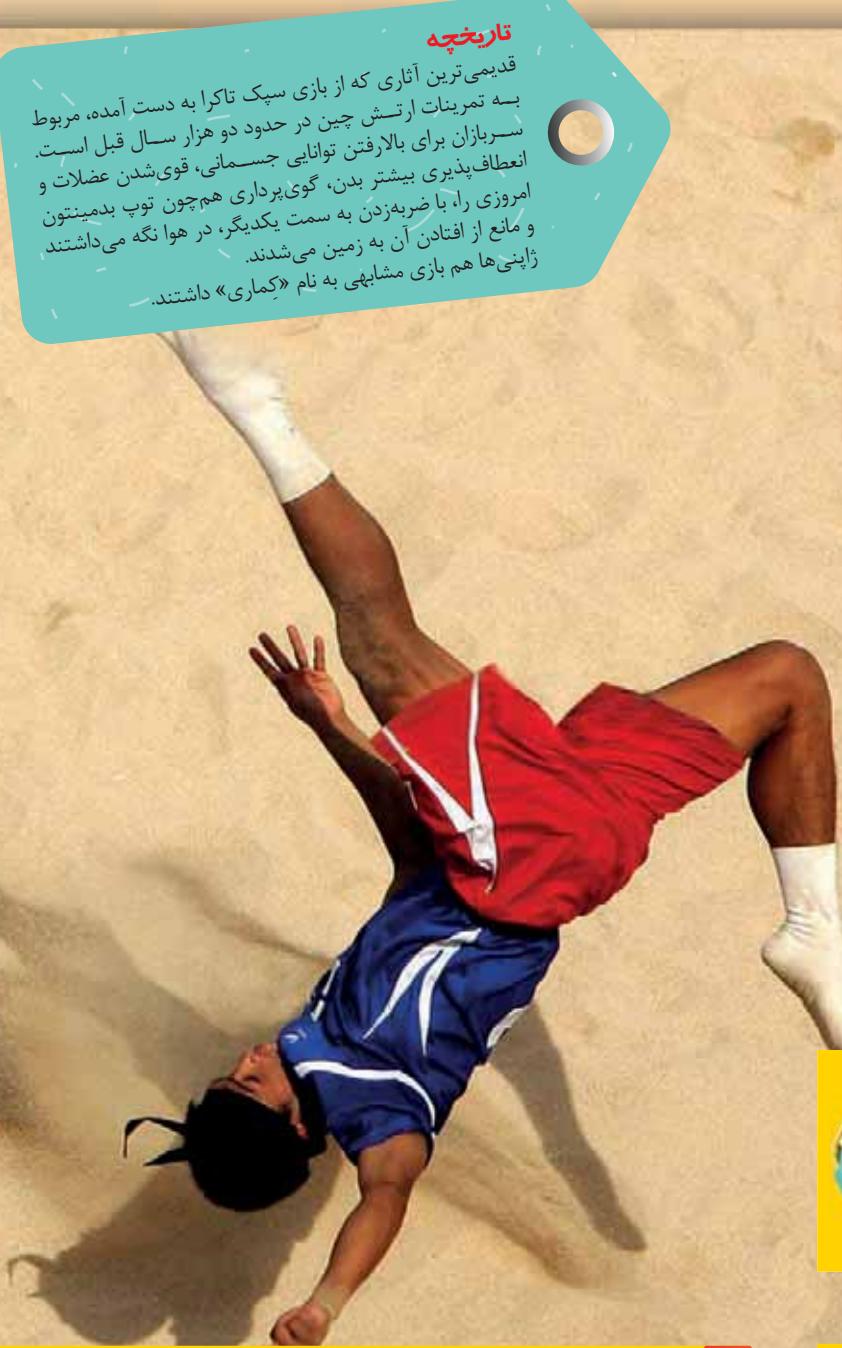


# والبیال با پا؛ سپک تاکرا

## تاریخچه

قدیمی‌ترین آثاری که از بازی سپک تاکرا به دست آمده، مربوط به تمرينات ارتش چین در حدود دو هزار سال قبل است. سریازان برای بالارفتن توانایی جسمانی، قوی شدن عضلات و انعطاف‌پذیری بیشتر بدن، گوی پرداری هم‌چون توب بدینه‌تون امروزی را، با ضربه‌زن به سمت یکدیگر، در هوا نگه می‌داشتند و مانع از افتادن آن به زمین می‌شدند. ژاپنی‌ها هم بازی مشابهی به نام «کِماری» داشتند.

«سپک تاکرا» ورزش بومی جنوب شرق آسیاست؛ ورزشی شبیه به والبیال که بازیکنان به جای استفاده از دست، با پاهای خود توب را از روی تور عبور می‌دهند. به همین دلیل این ورزش بین بسیاری از مردم به «والبیال با پا» هم معروف است.



## سپک تاکرا ابتدایی

در ابتدا در سپک تاکرا خبری از تور نبود. عده‌ای دایره‌ای را تشکیل می‌دادند و بدون هیچ‌گونه محدودیت زمانی، تا ساعت‌ها توب را با پا به سوی هم پرتاپ می‌کردند. در صورتی که تیمی نمی‌توانست از برخورد توب به زمین جلوگیری کند، یک امتیاز به رقیب داده می‌شد. توب از جنس بامبو یا خیزران توحالی بود.

## توب

امروزه در مسابقات رسمی از توب‌های پلاستیکی و فایبرگلاسی استفاده می‌شود. وزن توب ۱۷۰-۱۹۰ گرم، محیط آن ۴۰ سانتی‌متر و دارای ۱۲ سوراخ است.

## مقرّرات

- ✖ طول زمین  $\frac{13}{4}$  و عرض آن  $\frac{6}{1}$  متر است. ارتفاع تور برای پسران  $\frac{1}{6}5$  و برای دختران  $\frac{1}{5}2$  متر است.
- ✖ هر تیم از سه بازیکن در درون زمین استفاده می‌کند.
- ✖ در حین بازی استفاده از دست به هر شکل ممکن ممنوع است. منظور از دست «از سرشانه تا نوک انگشتان» است.
- ✖ توب باید حداکثر پس از سه ضربه وارد زمین حریف شود.
- ✖ تیمی برندۀ سست‌های اول و دوم است که زودتر به امتیاز ۲۱ برسد. در صورت تساوی در امتیاز ۲۰، تیمی برندۀ است که دو امتیاز از حریف پیش بیفتند. در سمت سوم امتیاز پایانی ۱۵ است.

## طریقه سرویس‌ذدن

در فاصله  $\frac{2}{4}5$  متری از انتهای زمین هر تیم، دایره‌ای رسم شده است که «دایره سرویس» نام دارد. سرویس زننده باید پای خود را در این دایره ثابت نگه دارد. دو بازیکن دیگر در نیم دایره‌های کنار تور قرار می‌گیرند و یکی از آنها با دست توب را برای سرویس زننده پرتاپ می‌کند.

واژه سپکتاکرا ترکیبی از دو کلمه «سپک» و «تاکر» است. در زبان ملاجی سپاک (یا «سپک») به معنای «لگدردن» است، و در زبان «تایی» تاکرا به معنای «توب» است.



## سپکتاکرا در ایران

در سال ۱۳۸۱، گروهی از کارشناسان تربیت بدنه این رشته را به ایران آوردند. این رشته، فدراسیون مستقل نداشت و زیرنظر فدراسیون ورزش‌های همگانی اداره می‌شد. اولین مسابقات سپکتاکرا ایران در مهر ۱۳۸۲ در شهر قم برگزار شد و تیم‌های مازندران، قم، کرمان و خوزستان در کنار دو تیم تایلند و میانمار مسابقات خود را برگزار کردند. این دو تیم خارجی متکل از محصلان خارجی حوزه علمیه قم بودند. پس از آن مسابقات سپکتاکرا در رده‌های مختلف به شکلی منظم برگزار شد. در بخش مردان، اولین رقابت‌های کشوری در شهرهای رشت، آمل و کرج، نخستین مسابقات بانوان در رشت و اراک، اولین رقابت‌های جوانان در اراک و نخستین مسابقات ساحلی هم در بندر انزلی برگزار شد. از دو سال پیش فدراسیون این رشته تأسیس شد.

## تیم ملی ایران

اولین حضور ایران در رقابت‌های بین‌المللی به سال ۲۰۰۵ و مسابقات جهانی مالزی باز می‌گردد؛ جایی که ایران به مقام هفتم پیش از نفره دست یافت. یک سال بعد نوبت به معتبرترین مسابقات سپکتاکرا (جام پادشاهی تایلند) رسید که ایران عنوان سوم این مسابقات را از آن خود ساخت. تیم «هوبتاکرا» ایران هم برای اولین بار در مسابقات داخل سالن مکانه شرکت کرد و بین ۱۶ تیم، به مقام ششم دست یافت. سپکتاکرا ایران در سال ۲۰۰۷ مقام سوم خود را در رقابت‌های جهانی تکرار کرد.

## فدراسیون‌های بین‌المللی

فدراسیون جهانی این رشته آی‌استاک (AISTAK) و فدراسیون آسیایی آن (ASTAK) نام دارد. هر دوی این فدراسیون‌ها در بانکوک، مرکز تایلند قرار دارند.



با توجه به آن که سپکتاکرا را می‌توان تلفیقی از والیبال، بدمنیتون، فوتbal، ژیمناستیک و کونگفو دانست، دو عامل موجب موفقیت هر ورزشکار سپکتاکرا خواهد شد: تعطاف‌پذیری، و کنترل و حمل توب با پا. به نظر رسید کسانی که به ژیمناستیک یا هنرهای رزمی می‌پردازند و در عین حال رابطه خوبی با فوتbal دارند، در این رشته موفق خواهند بود.

## سال شمار

- ۱۸۲۹: انجمن ورزشی سیام (تایلند) پیش‌نویس قانون این بازی را نوشت. شکل بازی هنوز به صورت دایره‌ای بود.
- ۱۸۲۳: این ورزش جزو برنامه‌های آموزشی و ورزشی مدارس سیام قرار گرفت.
- ۱۹۴۵: با ورود تور به این ورزش، سپکتاکرا شکلی هم چون والیبال به خود گرفت. این ابتکار به پیشنهاد حمید مایدین، محمد عبدالرحمان و سید یعقوب از مالزی اتفاق افتاد.
- ۱۹۶۵: حضور نمایندگان کشورهای تایلند، مالزی، سنگاپور، اندونزی و لاتون در کوالالمبور و تعیین قوانین رسمی این ورزش و انتخاب نام «سپکتاکرا» برای آن.

## انواع سپکتاکرا

- ✗ دبل راگ: نوعی از سپکتاکراست که در آن، هر تیم دو بازیکن اصلی و یک بازیکن ذخیره دارد.
- ✗ سپکتاکرا ساحلی: این سپکتاکرا با حضور دو تیم چهار نفره در ساحل برگزار می‌شود.
- ✗ هوبتاکرا: این سپکتاکرا شبیه بسکتبال است و در زمین بازی یک سبد از سقف آویزان است. بازیکنان به مدت نیم ساعت باید بکوشند که توب را با پا وارد سبد کنند.

# Mirza Ghasemi

## Preparation

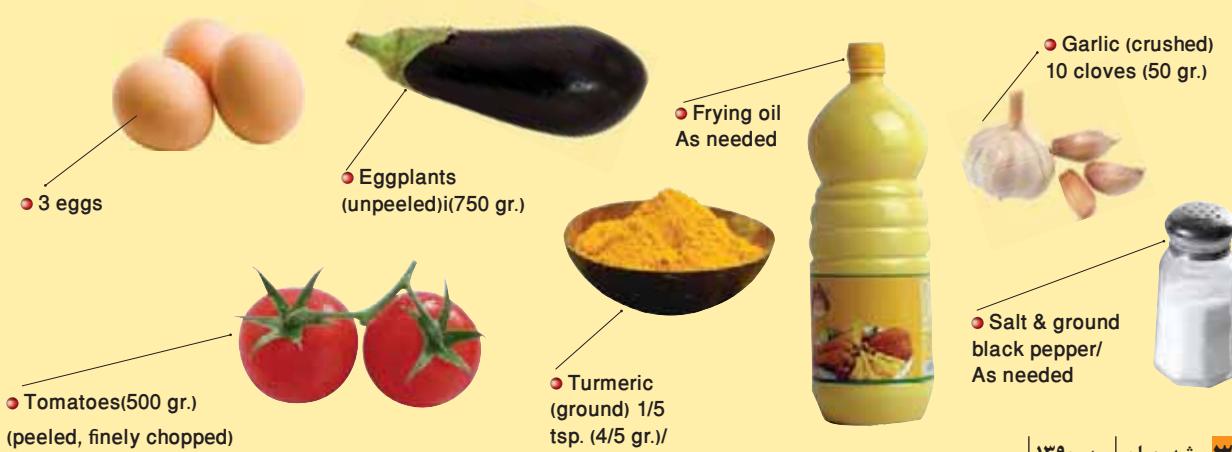
1. Roast eggplants over direct heat (or in oven). Remove their toos and skins and then chop. Heat oil in a pan over medium heat. Fry eggplants in oil.
2. Heat little oil in another pan. Cook garlic, stirring occasionally. Stir in turmeric, salt and pepper; and then add eggplants.
3. Add tomatoes to eggplants, set heat to medium, cover until eggplants begin to cook.
4. Beat eggs with hand mixer; add to above mixture, let sat and firm.
5. Top with and scrambled egg, if desired.

## Points

1. Be sure to choose seedless eggplants.
2. For easy peeling tomatoes, administer an heat shock (place in boiling water, remove to cold water).



## Ingredients (serves 4)



# حوارٌ في كربلاء باللغة العربية

حميد: كيف حالك؟

حميد: حال شما چطور است؟

فيصل: أنا بخير و كيف أنت؟

فيصل: من خوبك، شما چطوريد؟

حميد: شُكرًا و الحمد لله.

حميد: مشكركم، خدا را شكر.

فيصل: من أين أنت؟

فيصل: اهل كجاهستي؟

حميد: أنا من إيران و من مدينة طهران.

حميد: من اهل إيران و شهر آذ تهران هستم.

فيصل: لماذا جئت إلى كربلاء؟

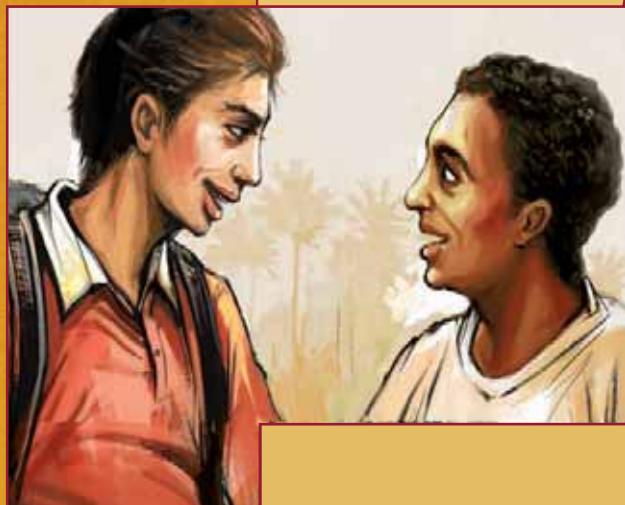
فيصل: چرا به كربلا آمدناي؟

حميد: جئت لزيارة مرقد الحسين (ع).

حميد: برای زیارت مرقد حسین (ع) آمدام.

فيصل: أهلاً و سهلاً بكم، شرفة قمنونا.

فيصل: خوش آمدید، مشرف فرمودید.



حميد: شُكرًا. أنتم أهل الشرف. كم الساعة؟

حميد: مشكركم، صاحب تشريف باشيده. ساعت چند است؟

فيصل: الساعة الآن الخامسة تماماً.

فيصل: ساعت پنج تمام است.

حميد: لمن هذه الصورة على الجدار؟

حميد: اين عکس روی دیوار متعلق به کیست؟

فيصل: منسوبة إلى الإمام الحسين (ع).

فيصل: به امام حسین (ع) منسوب است.

حميد: کل هذه الصورة حقيقة؟

حميد: آیا این عکس واقعی است؟

فيصل: لا. بل أظن خيالية. مع من جئت؟

فيصل: نه، فکر می کنم خیالی است. با چه کسی آمدید؟

حميد: جئت مع اسراتی:

حميد: با خانواده ام آمدام.



أبي وأمي وأخي وأختي وجدّي  
وجدّتي.

پدرم، مادرم، برادرم، خواهرم، پدربرگم و  
مادربرگم.

فيصل: كم مرّه تشرفة قمت إلى كربلاء؟

فيصل: چند بار به كربلا مشق شدمادي؟

حميد: هذه هي المرة الأولى.

حميد: این بار اول است.

# راه بروید و پول در بیاورید

بی تابی می کرد تا سوار تاکسی شود، اما بعد از آن راضی شد که پیاده گر کنیم. چند دقیقه بعد خانه بودیم البته با چهره عرق کرده و لپهای گل انداخته. برای او چرتکه انداختم که اگر در طول روز همین مسیر را پیاده ۳۰۰ بیاید، هم ورزش کرده و هم تومان صرفه جویی. چند روز بعد مجله‌ای خرید. من پوش را نداده بودم، اما فهمیدم صرفه جویی کار خود را کرده است، به همین سادگی. با همین رفتارهای کوچک ولی ارزشمند می توان شاید اقتصاد را به دیگران یاد داد،

زندگی یکی از روش‌های درست  
اقتصادی است. پس اگر در طول  
زندگی روزمره خود بخواهید  
در همین پول توجیبی مدرسه  
صرفه‌جویی کنید و بخشی از  
آن را برای خریدهای آینده خود  
بس انداز کنید؛ یک کار اقتصادی  
کردۀاید خرید سی‌دی، کتاب و  
مجلات خواندنی از جمله این  
خواسته‌هاست که کمتر خانواده  
ی در این شرایط اقتصادی برای  
ن هزینه جدآگاهانه‌ای می‌پردازد.  
چندی قبل فرستی دست داد که  
پسرم مسیر ایستگاه اتوبوس تا  
خانه را پیاده روی کنیم. اول خیلی

بازی اقتصادی شده‌اید، چون در هر روز در خانه، مدرسه و یا رسانه‌های گروهی، با واژه‌هایی چون اقتصاد، دخل و خرج، افزایش قیمت سکه، ارز و بهای ساخته بورس مواجه هستیم، شاید برای شما تنها این موضوع مهم باشد که چگونه دخل و خرج روزانه خود را با پول توجیبی تنظیم کنید تا در اواخر هفتة با مشکلی مواجه نشوید، وقتی هم برای توجیه لرزم افزایش پول توجیبی به پدر و مادر گلایه می‌کنید، ناچارید بگویید قیمت کرایه تاکسی و اتوبوس و سایر موارد افزایش یافته است پس چه بخواهید و چه نخواهید شما هم وارد یک



## ماه شب چهارده

از امام محمد باقر علیه السلام نقل است: هر کس که برای بی نیازی از مردم و در رفاه قرار دادن خانواده خود و نیکی کردن به همسایه، به کسب روزی (و تهیه امکانات زندگی) پیردازد، روز قیامت در حالی خدای بزرگ را ملاقات می کند که صورتی همچون ماه شب چهارده دارد.

## بابای دارا، بابای نادار



در این کتاب مفاهیمی چون بازی فکری، ثروت، خلاقیت، کارآفرینی، اوراق بهادر و سایر مفاهیم روزمره اقتصادی برای مخاطبان ارایه می شود. سازمان فرهنگی فرا این کتاب را با ترجمه شمس آفاق یاوری منتشر کرده است. رابت کیوساکی در این کتاب آورده است: «یکی از بهترین فواید ثروت، کمک به دیگران است. بازی های فکری، بازتاب زندگی واقعی هستند. هرچه بیشتر بازی کنی ثروتمندتر می شوی. خلاقیت فکری، کلید اسرار موفقیت بابای داراست. ثروت واقعی در این است که قدرت بخشیدن را بیش از دریافت کردن داشته باشیم. اگر نیازت را به یول قطع کنی، بسیار ثروتمند خواهی شد.



اقتصاد به همین سادگی است گرچه اگر جلوتر برویم شاید کمی دشوار شود. اما در یادگیری، مهم ترین بخش، درس اول است. شاید در بخش بعدی به این نکته برسیم که چگونه مردم آلمان و ژاپن توانستند بر خرابه های به جای مانده از جنگ، تمدن فعلی خود را بربا کنند. راستی ما هم می توانیم به این توانمندی برسیم که با تلاش مضافع به نوعی جهاد اقتصادی دست بزنیم. شما با همین تدبیرهای اقتصادی در خانه و مدرسه توانستید اولین قدمها را بردارید مطمئناً قدمهای بعدی آسان تر خواهد بود.

این نوع روش دخل و خرج، نوعی رفتار اقتصادی است که در آن هم شیوه پس انداز رخ می دهد و هم نوعی تدبیر برای کنترل هزینه های روزانه. حالا اگر به جای هله و هوله های رنگارنگ از جیب خانواده، لقمه آماده ای به مدرسه ببرید، شما با بهره وری از منابع غذایی خانه با چاشنی تدبیر اقتصادی، بخشی از پول توجیبی خودتان را صرفه جویی می کنید، اگر این لقمه به چند لقمه چرب و نرم مبدل شود خلاقیت به خرج داده اید و خانه و مدرسه توانستید اولین قدمها را بردارید مطمئناً قدمهای بعدی دهید، البته با پرداخت اندکی پول ناقابل!



اصطکاک در محیطی که ما را احاطه کرده است به شکل‌های گوناگون و گاه غیرمنتظره پدیدار می‌شود. درست در جایی که ما اصلاً فکرش را نمی‌کنیم، ظاهر می‌شود. آیا تا به حال فکر کرده‌اید که اگر اصطکاک در جهان نابود می‌شد، چه اتفاقی می‌افتد؟

قطعاً بسیاری از پدیده‌های معمولی به گونه‌ای دیگر جریان می‌یافتند. برای همه ما پیش آمده است که هنگام یخ‌بندان از خانه بیرون برویم. باید کوشش زیادی کنیم تا حداقل زمین نخوریم. شما حرکات خنده‌دار زیادی را از مردم مشاهده می‌کنید تا شاید مانع سرخوردن و زمین افتادنشان شوند. این امر ما را وامی دارد تا اعتراف کنیم که معمولاً زمینی که روی آن حرکت می‌کنیم، ویزگی بسیار پر ارزشی دارد و آن وجود پدیده‌ای به نام «اصطکاک» است.

# بدون اصطکاک

هیچ میخی در دیوار بند نمی‌شود

## اصطکاک

اصطکاک به ما امکان می‌دهد تا ما راه برویم، بنشینیم و کار کنیم، بی‌آن که بترسیم کتاب و سایر لوازم روی زمین بیفتد؛ میز آنقدر سُر بخورد تا به گوشاهی گیر کند، قلم از لای انگشتانمان در برود و...

اما اصطکاک همیشه و همه‌جا مفید نیست. مهندسین می‌کوشند تا اصطکاک در ماشین‌ها را از بین برند، زیرا در علم مکانیک، اصطکاک قطعات را فرسوده ساخته و هزینه‌ها را بالا می‌برد. فرض کنیم که اصطکاک به یکباره از بین برود، آن وقت هیچ‌یک از اجسام، اعم از این که مانند صخره بزرگ یا چون دانه شن کوچک باشند، هرگز روی یکدیگر نخواهند ماند. همه می‌لغزند و پایین می‌آیند تا در یک سطح قرار گیرند. اگر اصطکاک وجود نمی‌داشت، کره زمین مانند کره مایعی بدون پستی و بلندی بود.

تاکنون به این اندیشه‌اید که در نبود اصطکاک هیچ میخی و پیچی در دیوار بند نمی‌شد، هیچ

چیز را نمی‌شد در دست نگاه داشت، هیچ گرددادی آرام نمی‌گرفت، یا هیچ صوتی خاموش نمی‌شد؟ مثلاً صدا به دیوارهای اتاق می‌خورد و بی‌آن که کاهش یابد، منعکس می‌شد و چون پژواکی پایان ناپذیر ادامه می‌یافت. لحظه‌ای از خواندن این مقاله دست بردارید و شما هم قدری فکر کنید که اگر اصطکاک به یکباره از بین می‌رفت، کارهای روزمره خود را چگونه انجام می‌دادید. آیا اصلاً قادر به انجام آنها بودید؟

اصطکاک ناچیز روی یخ را می‌توان از لحاظ تکنیکی مورد استفاده قرار داد. سورتمه معمولی نمونه‌ای از این نوع استفاده است. راههایی به نام «راه یخی» که برای حمل تنها درخت از جنگل به ایستگاه راه‌آهن یا به کنار رودخانه می‌سازند، گواه بارزتری بر امکان این گونه استفاده است. در این راهها به جای شن یا آسفالت پودر یخ می‌پاشند و دو اسب، سورتمه‌ای را که ۷۰ تن تنۀ درخت بار آن است، می‌کشنند.

## گره

ما در زندگی روزمره خود بی‌آن که متوجه باشیم، غالباً آن گونه که می‌خواهیم از اصطکاک استفاده می‌کنیم. برای مثال، گره چیزی نیست جز ریسمانی که به دور میله‌ای پیچیده باشند و البته در این مورد، قسمت دیگر ریسمان نقش میله را بازی می‌کند. سفته هر نوع گره فقط و فقط به میزان اصطکاک بستگی دارد.

## ترمای بی اس

سیستم ترمای «ABS» از اصطکاک ایستایی برای متوقف کردن خودرو استفاده می‌کند. در واقع ترم ABS این گونه عمل می‌کند که به جای قفل کردن چرخ‌های خودرو تا توقف کامل آن، برای مدت کوتاهی قفل می‌شود و قبل از این که چرخ شروع کند به لغزش، ترم باز می‌شود و دوباره قفل می‌شود. این عمل مدام انجام می‌گیرد و باعث می‌شود که به جای لغزش، چرخ بغلند و اصطکاک ایستایی وجود داشته باشد که از اصطکاک حرکتی (لغزشی) بیشتر است. به این ترتیب، خودرو نه تنها هنگام ترم کردن از کنترل خارج نمی‌شود، بلکه زودتر هم متوقف می‌شود.



که مستقل از مساحت است. این وابستگی را با «قانون اصطکاک کولن» بیان می‌کنند. برای سطوح در حال حرکت داریم:

$$\mu_{kN} = \text{اصطکاک}$$

که در آن،  $\mu_k$  ثابتی است که «ضریب اصطکاک جنبشی» نامیده می‌شود. برای سطوحی که نسبت به هم ساکن هستند، بهتر است که این رابطه به صورت زیر نوشته شود:

$$f_N = \text{اصطکاک}$$

که در آن،  $\mu_S$  ضریب اصطکاک ایستایی است و مقادیر آن معمولاً از  $U_k$  بیشتر است. در عمل نیز اصطکاک ایستایی از اصطکاک جنبشی بیشتر است.

مقاومت چرخ در حال غلتش در مقابل لغزش (به موازات یا در جهت عمود بر راستای حرکت)، از مقاومت چرخ در حال لغزش بیشتر است. این نکته برای خودروها اهمیت فراوانی دارد. اگر هنگام ترم کردن، چرخ‌های جلو قبل از چرخ‌های عقب قفل شوند، هدایت خودرو از کنترل خارج می‌شود؛ البته معمولاً چرخ‌شیدیدی ایجاد نمی‌شود. اما اگر ابتدا چرخ‌های عقب قفل شوند، فوراً جلو سر می‌خوند و لغزش ابتدا در عقب متوقف می‌شود.

اصطکاک و تعداد دورهای طناب به دور میله را تعیین کرد. برای کسانی که از عبارات فشرده جبری هراسی ندارند، این فرمول آموزنده را نقل می‌کنیم:

$$F = f e^{ka}$$

در این فرمول،  $f$  نیروی ما و  $F$  نیروی است که در جهت عکس آن عمل می‌کند.  $e$  لگاریتم طبیعی، یعنی عدد  $2718/000$  و  $k$  ضریب اصطکاک طناب با میله است.  $a$  زاویه پیچش، یعنی نسبت قوس محاط شده به وسیله طناب به شعاع آن قوس است.

برای مثال، اگر طنابی سه دور اطراف میله چرخیده باشد، زاویه پیچش آن  $a = 6\pi$  می‌شود. با اندازه‌گیری نیروها می‌توان به مدل ریاضی ساده‌ای برای نیروی اصطکاک دست یافت. نخست همان‌گونه که انتظار می‌رود، نیروی اصطکاک به فشاری بستگی دارد که سطوح به هم وارد می‌کنند. در واقع نیروی اصطکاک به مساحت کل سطح نیز بستگی دارد. اما چون فشار  $P$  از تقسیم نیروی عمودی بر مساحت، سطح تماس به دست می‌آید ( $P = F_N / A$ )، پس از ضرب این دو عامل خواهیم داشت:

$$f_N = \frac{F_N}{A} \times A = f_N$$

علم مکانیک می‌آموزد ضمن لغزش طنابی که به دور لوله فلزی پیچیده شده است، نیروی اصطکاک فوق العاده زیادی به وجود می‌آید. هرچه تعداد دورهای طناب بیشتر باشد، مقدار اصطکاک نیز بیشتر می‌شود.

قاعدۀ افزایش اصطکاک چنین است با افزایش تعداد دورها با تضاد عددی، میزان اصطکاک با تضاد هندسی افزایش می‌یابد. به این دلیل حتی اگر کودک کمزوری سر آزاد طنابی را که به دور میله ثابتی پیچیده شده است بگیرد، می‌تواند در برابر نیروی عظیمی مقاومت و آن را خنثا کند. در اسکله‌های شهرهایی که در کنار دریا هستند، نوجوانان و جوانان با این روش کشتی‌های را که با صدها سرنشین به اسکله نزدیک می‌شوند، نگه می‌دارند و در این کار نه نیروی خارق العادة دست‌هایشان، بلکه اصطکاک طناب به میله‌ای که در زمین فرو رفته است، به آنان کمک می‌کند. اویلر، ریاضی‌دان قرن ۱۸، رابطۀ نیروی



### منابع

۱. فیزیک برای سرگرمی‌ی، برلمان، انتشارات میر.
۲. دانشنامه فیزیک (ج ۱)، سیمون و اس چاستبر و جان ریگدن، انتشارات تحصیلات تکمیلی زنجان.



# جهان در ۲۴ ساعت

فرض کنید ۲۴ ساعت پیش جهان ما شکل گرفته باشد. بیاید اتفاقات لحظه به لحظه آن را مرور کنیم.

00:00



انفجار بزرگ! جهانی که ما می‌بینیم، ساعت ۱۲ نیمه شب با یک انفجار شکل می‌گیرد. این انفجار مواد را به اطراف پرتاب می‌کند.

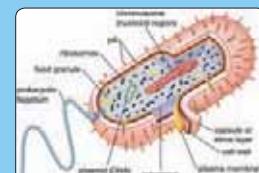
عقربه ساعت‌شمار یک دور می‌چرخد و به بعدازظهر نزدیک می‌شویم. اتفاق مهم بعدی در حوالی ساعت پنج بعدازظهر رخ می‌دهد.

16:48



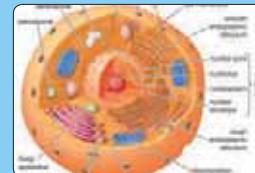
شكل‌گیری زمین

16:36



آغاز حیات! در واقع در این زمان اولین سلول‌های بدون هسته پدید می‌آیند.

21:46



شكل‌گیری سلول‌های دارای هسته.

همین الان! و شما مشغول خواندن این نوشته هستید!

24:00



23:59:59:97



سه صدم ثانیه قبل! شکل گیری نخستین تمدن‌های بشری!

نیم ثانیه پیش! لحظه  
آفرینش انسان‌ها!

23:59:59:42



23:54



انقراض دایناسورها.



پیدایش اولین  
گیاهان گل‌دار.

23:48



پیدایش اولین  
پستانداران.

23:40



ظهور  
دایناسورها.

23:38



پیدایش اولین  
حشرات در  
خشکی.

23:22



23:08

انفجار کامبرین! در این زمان موجودات  
زندۀ متنوعی در دریاها گسترش یافتدند.



22:53

پیدایش اولین موجودات چند سلولی روی زمین



○ اطلاعات دوره‌های زمانی از نشانی زیر گرفته شده است:

# کلات نادری

در منطقه کلات زبان و لهجه‌های مختلفی رایج است که از میان آنها می‌توان به ساکنان فارس‌زبان، ترک و کرمانجی‌ها اشاره کرد

کلات در لغت به معنی زیستگاهی بر فراز کوه است. کلات وسعتی در حدود ۳۲۷۶ کیلومتر مربع دارد که از شرق به سرخس، از غرب به درگز، از شمال به کشور ترکمنستان و از جنوب به مشهد و چذاران محدود شده است. کلات در میان رشته کوه هزار مسجد قرار گرفته و این رشته کوه از جانب جنوب غربی حائلی طبیعی است که این شهر را از مشهد و چذاران جدا ساخته است. آب و هوای کلات معتدل کوهستانی است و ارتفاع آن از سطح دریا بالغ بر ۲۱۰۰ متر می‌باشد.

مسجد  
جامع کلات

میدان مصلی  
صاحب الزمان  
(عج)

کتبیه  
برج و بارو

امارت کاخ خورشید  
یا  
کاخ نادری

آبشارهای  
پی در پی  
قره سو

# تبیل‌ها نخوانند

شیمای زیر، سه نما از تاسی را نشان می‌دهد. با توجه به این نماها، بگویید در نمای سوم، روی وجه مقابله چه عددی وجود دارد؟



۶

۵

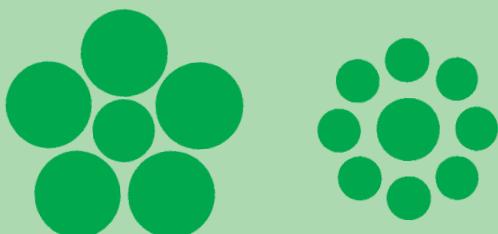
۴

?

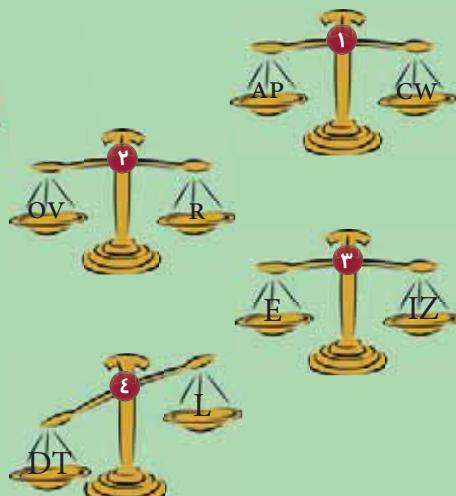
با قراردادن علامت  $+$ ،  $-$ ،  $\times$ ،  $:$  و  $( )$  بین ارقام ۹، تساوی را در هر سطر برقرار کنید.

$$\begin{array}{rcl} 9 & 9 & 9 & 9 & = & 7 \\ 9 & 9 & 9 & 9 & = & 9 \\ 9 & 9 & 9 & 9 & = & 81 \\ 9 & 9 & 9 & 9 & = & 90 \\ 9 & 9 & 9 & 9 & = & 720 \end{array}$$

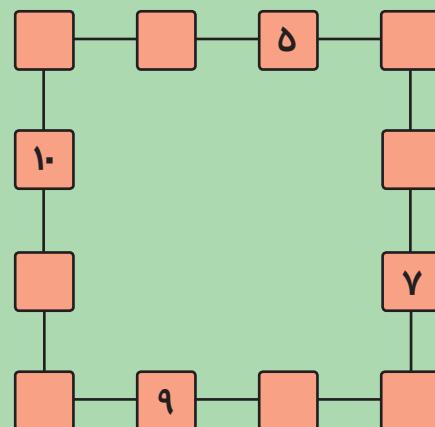
کدام دایرهٔ وسطی بزرگ‌تر است؟ دایره‌ای که در سمت چپ است، یا دایره‌ای که در سمت راست است؟



با گذاشتن کدام یک از حروف H، Q، S، X، B، یا AP در کفه راست ترازوی شماره ۴، حالت تعادل برقرار می‌شود؟

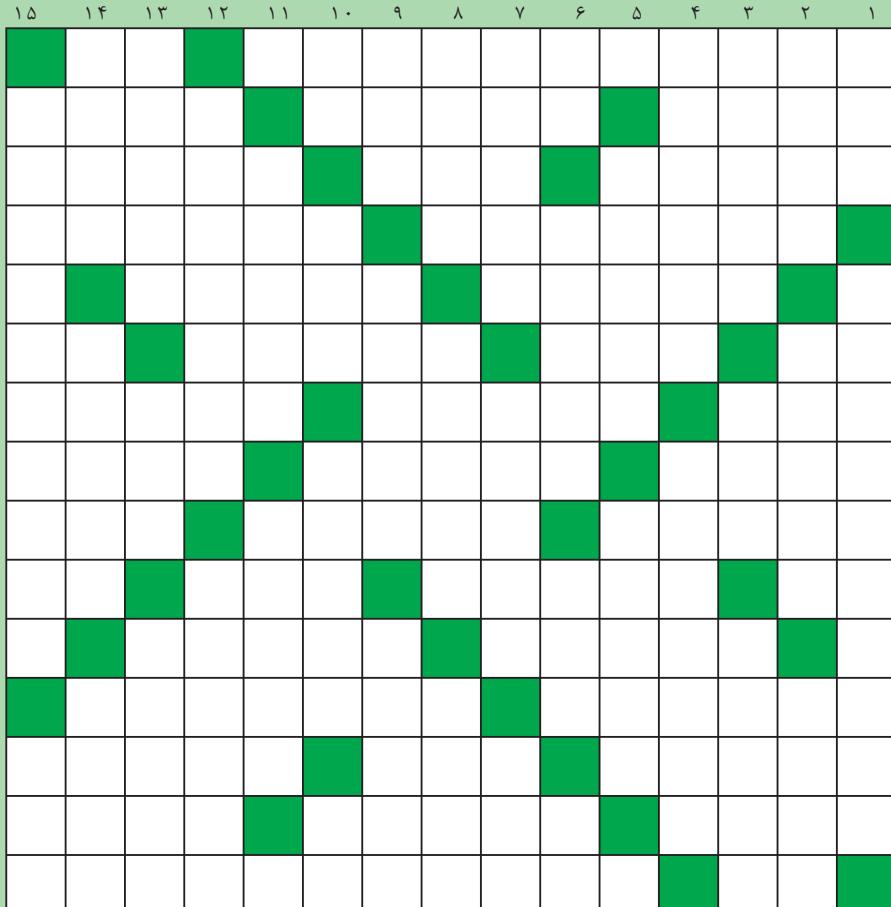


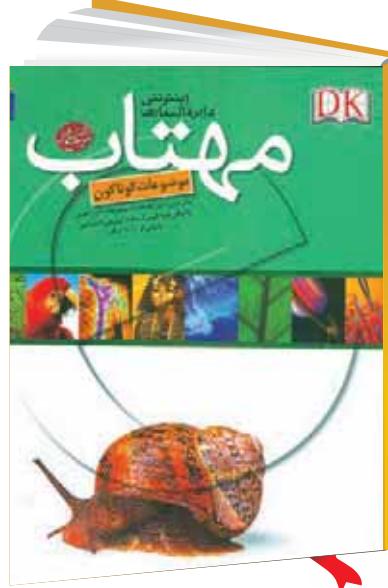
هر یک از خانه‌های خالی را طوری با اعداد ۱ تا ۱۲ پر کنید که حاصل جمع اعداد خانه‌های هر ضلع ۲۳ شود. برای گمک به حل معما، چند عدد در خانه‌ها گذاشته شده است.



## «افقی»

۱. از آثار نظامی گنجوی - تلح.  
 ۲. ماسه بهم ریخته - سالی که هر چهار سال یکبار اتفاق می‌افتد - دریاچه‌ای در استان قزوین.  
 ۳. در گذشته به اداره گفته می‌شد - درد و رنج - اهل املش.  
 ۴. فوتbalیستی بزرگی - کودکی.  
 ۵. علمی که درباره اشکال و ابعاد و اندازه‌گیری بحث می‌کند - شیپور بزرگ.  
 ۶. حرف همراهی عرب - زنگ - بسیار - نقشه.  
 ۷. پدر - زیاد - زخمی که چرک و ورم کرده باشد.  
 ۸. شلتوک - ایزد - از فلاسفه یونان باستان.  
 ۹. دیوار ویران شده - جمع نار - از ترکیب این فلز با مس، آلیاز برنج به دست می‌آید.  
 ۱۰. بزرگ و گندم - مفرد زوائد - مخفف من را - پیش شماره.  
 ۱۱. محکم و استوار - نوعی ماهی.  
 ۱۲. همسر اسکندر مقدونی - استانی در غرب کشور.  
 ۱۳. اورنگ - نماز شامگاهی - از آن طرف صمیمی است.  
 ۱۴. ZE - در حمام بجوبید - میله‌ای آهنه و ضخیم.  
 ۱۵. از جشنواره‌های معترض سینمایی جهان - خالق آن امام محمد غزالی است.





## دایرة المعارف اینترنتی مهمتاب

گرددش مجازی، آزمون تعاملی و اخبار تازه) دسته‌بندی شده‌اند. برای مثال، اگر کنچکاو هستید درباره زمان بیشتر بدانید، کافی است کلمه «زمان» را در صفحه فهرست کتاب بیابید یا موتور جستجو در سایت اینترنتی را فعال کنید و جواب سوال‌هایتان را پیگیرید؛ مثل:

## آیا زمان نقطه شروع و پایانی دارد؟

زمان نزدیک به ۱۴ میلیارد سال پیش، به هنگام پیدایش جهان بر اثر انفجار بزرگ آغاز و جهان به تدریج منبسط شد. دانشمندان در این‌باره که جهان پیوسته و تابد منبسط می‌شود و زمان هرگز پایان نمی‌پذیرد، یا جهان ناگهان فرو می‌ریزد و زمان متوقف می‌شود، نظریه قاطعی ندارند.

آیا عبور از دروازه زمان و فضا ممکن است؟ دانشمندان به صورت نظریه بیان کرده‌اند که می‌توان دو بخش جهان را با تونی در فضا و زمان به نام «کرم‌خوردگی» به هم متصل کرد تا به شکل تونل زمان کار کرد. با ایجاد یک سفر برگشتی در تونل، شما می‌توانید قبل از این که منزل را ترک کنید، به آن برسگردید.



همه ما دوست داریم، اطلاعات مورد نیاز خود را خیلی سریع و آسان به دست آوریم. هر چند رفتن به کتابخانه و غرق شدن در دنیای کتاب عالمی دیگر دارد، ولی در عصر فناوری که سرعت حرف اول را می‌زند، با جستجو در سایتهاهای اینترنتی، آسان‌تر به اطلاعات مورد نیاز خود دست می‌یابیم؛ البته به شرط آن که بدانیم کجا به دنبال آنها بگردیم.



«دایرة المعارف اینترنتی مهمتاب» شامل اطلاعات بسیاری در زمینه فضا، زمین، طبیعت، بدن انسان، دانش و فناوری، مردم و جغرافیا، جامعه و اعتقادات، هنر، سرگرمی و تاریخ است که به همراه تصاویری گویا، اطلاعات فراوانی را در اختیار مخاطبان قرار می‌دهد. این کتاب محتوای علمی خود را با یک سایت اینترنتی همراه کرده که این سایت اختصاصی را «گوگل» راه‌اندازی کرده است و پشتیبانی می‌کند. این کتاب که با تلاش منیزه آنچو، منوچهر اکبرلو و دیگر همکاران آنها ترجمه و توسط انتشارات «محراب قلم» منتشر شده است. علاقه‌مندان با مراجعه به سایت اختصاصی و وارد کردن کلیدواژه موردنظر، اطلاعات جدیدتری نیز دریافت می‌کنند. اطلاعات مذکور در لینک‌های جداگانه‌ای (عکس و نقاشی، ویدیو، صدا،

## خوش‌نویسی با خودکار

روزی ابلهی که لباس گران‌بهایی به تن داشت، از مقابله سعدی می‌گذشت. پرسیدند: «نظرت درباره این لباس گران‌بهایی بر تن ابله چیست؟» گفت: «خط زشتی است که به آب زر نوشته است.»

سعدی در این حکایت علاوه بر این که لباس زیبا را شان آدمیت نمی‌داند، به این نکته مهم نیز اشاره دارد که اگر نوشته‌ای را با آب طلا، بد خط بنویسند، چیزی از آشنا و بدی آن کم نمی‌شود. نوشتن خط خوب، مثل هر هنر دیگری، باز حمت به دست می‌آید. اگر شما نیز از آن دسته آدمهایی هستید که با دیدن نوشته‌های خوش خط حسرت می‌خورید و از داشتن خط بد خجالت می‌کشید، می‌توانید با تهیه بسته آموزشی «خوش‌نویسی با خودکار» در کمتر از یک ماه خوش‌نویسی کنید.

این مجموعه که «تدای شمس» آن را منتشر کرده اولین بسته از مجموعه چهار دوره‌ای «آموزش خوش‌نویسی با خودکار» به شیوه خط نستعلیق است که حاوی دو لوح فشرده آموزشی، کتاب و دفتر تمرین است. اکبر فتحی، نویسنده این مجموعه، هنر خوش‌نویسی با ابزار نوشتاری روزمره مردم را با روش مدل‌سازی و تصویرسازی ذهنی، آموزش داده است. هنرجو در این کتاب با اصول کلی خط نستعلیق، از جمله فاصله حروف و کلمات از خط کرسی، تناسب حروف و قواعد کلی سطرنویسی و کتابت آشنا می‌شود.

لوح‌های فشرده این مجموعه برای کسانی که فرصت کافی ندارند در کلاس‌های خوش‌نویسی شرکت کنند، امکان خوبی فراهم می‌آورد تا با بهره‌گیری از آموزش تصویری، بهتر و سریع‌تر به این خواسته خود برسند.